



۱۱
عالم رسک

بازدید شد
۱۳۸۵

شماره
۲ - ۳۲



۱۰۴۴۰-۱۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه شرح و تفسیر
مؤلف: بهار علی حاجی دلی
موضوع: تاریخ فقه

۱۰۱۲۶

شماره ثبت کتاب
۸۶۷۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲

خطی - فهرست شده
۱۳۷۵۵



دارالفنون بودند کرم صحبت بودند که پرده برداشته شد
 شیخی وارد شد بدین صفت قد متوسط ریش محرابی چهره نورانی
 لباس کهنه اما لطیف عامه بی کلفت وضع موته محترمانه
 وارد مجلس گردید بجائی نشست ملقت ریخت درخت حضار مجلس
 شد حاشش تغییر یافت روی در هم کشید کم کم بزبان آمد
 بصاحب مجلس صریحا گفت مناسبت موعودین شرط است
 نمیدانم دعوت من با اینها چه ملاحظه است صاحبخانه گفت
 مگر چه طور چون منافاتی دارد جناب شیخ حالتش تغییر یافته بگفت
 اگر حجره مغایرت لباس بود یعنی از کسبه در عایا پسلمانا
 بودند باز طوری میشد کن رآمد ولی حالا خیالی آبل میشود حتی
 استعمال ظروف هم خلاف حیاط است صاحبخانه گفت
 مقصود جناب شیخ نشده با تسم عرض کرد اینها پسلمانند



لب اسطوخ نشته حالتی دارم در شکله این حضور پیدا
 شد از روی نیم تخت برخاسته رسم انسانیت بجای آوردم
 بچواله دست مسرکه طرح سلام جدید است عشقی رسانیده
 و گذشت بوزنهای معلیانه صید مایه میگردند قیم دیدیم
 دستک شوم بنا کرد صحبت کردن که دیشب منزل دوستی
 موعود بودم عجب مجلسی بود حضار مجلس شت نفر از اهل معلیانه

سهل است که از جمله طلاب علوم و از علما، و مشایخ این بلد
 محسوب میشوند مخصوصاً بملاحظه جناب عالی از ایشان دعوت
 شده که هم زبان داشته باشید جناب آقای شیخ چون
 علام صدق در بصره صاحبخانه ملاحظه نمود با کمال تحیر و تفکر
 ساکت شدند یکی از حضرات مجرب که بشوخی و شنکی امتیازی
 داشت با کمال دلیل و تعقل گفت حضرت شیخ ما اگر فرضاً
 مسلمان نباشیم با ما نمیشود نشست و برخاست نمود و رفیقیت
 از بار یک کردن صدای سپهر و حرکت کردن در پانزدن
 دست بزلف هر لحظه در هم مملو از آب میشد ولی شیخ فرمود
 در صورت ضرورت با عدم رطوبت میشود **شوخی** شما مسلمانها
 مگر ما مورب جذب قلوب و معاشرت و دوستی با غیر اهل اسلام
 نیستید مگر نه بنابر فرقه هفت دم از ساله موسوم به بریک

کلمه

کلمه در قرآنتان آمده که یا ایها الناس انما خلقناکم مرتزک
و انشی جعلتکم شعوباً و قبائل لتعارفوا پس باید با قریبه
 تعارف کرد و خوشباش نزد و بنابرین شما جاهل قرآنتان هستید
شیخ پس شما نمیدانم که کدام پیش میخورد بدون علم تفسیر
 ولی علم ناسخ و منسوخ و اخبار بظاهر قرآن چگونه میتوان
 استدلالات نمود **تعارفوا** یعنی از هم متمتاز شوید که بگویند
 این از قبیله فلان است و از قبیله همان کجای این دلالت
 بر معاشرت و مودت دارد بر فرض تسلیم که دلالت داشته
 باشد منسوخ است با آیات بسیار **شوخی** که ام آیات صحیح نشینند
شیخ نظر افت فرمود شما که از علم، این ملت هستند فریقا
 صحیح است ولی در تاریخ قدیم پیر مردی از مسلمانان پیدا
 شد که قرآن از حفظ تلاوت مینمود میگفت در آیه نود و یکم

از سوره نسا، و در آیه جل و سیم و آیه پنجاه ششم از سوره
 مبارکه مائده و در آیه شصت دوم و آیه هجدهم از سوره
 توبه و آیه اولی از سوره متحنه و آیه صد و چهارم از
 سوره آل عمران خلاف آنچه شما میگوئید آمده است
شوخی ما حالا کجا این آیه را پیدا کنیم اگر راست میگوئید
 عوض سلسله شدن یکی از این آیه را بخوانید **شیخ**
 در سوره نسا میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و الیهود
 و النصارى اولیا بعضهم اولیا بعض و من یتولکم
فانتم منکم ای قولی که تعالی آن الله بما یملون محیط
 البته از اخبار نبوی و آثار علوی صد هجده حدیث بهین
 مضامین است **شوخی** یکی از معایب ملت اسلام این است
 که آدم پسر در دنیا و در چه میگویند

شوخی

شیخ در هر ملت و مذهب بهر کتاب هم عالم است و هم عالمی
 و هر گاه کسی بجهت بی سوادی قلت تتبع و عدم تعلم بیک علمی یا
 یک کتاب آزاندا پس باب تخطئه آن علم بیان کتاب نمیشود
 بخصوص فتوآن مجید که علما و مجتهدان آن عصر قدنا چه رسد
 به شناس الملک یا خرس الدوله یا شغال الدوله باری
 جناب شیخ سمند سخن تا بجایی براند که آن شوخی چون حسره
 بکل باز ماند **شوخی** دیگر که بزرگوار قاحت موصوف بود در روایتی
 معلم خانه ششده میشد پای جلدات در میان نهاده و گفت
 من در همین نقطه که نشسته ام بخط مستقیم میگویم که هیچ زاویه
 از شکلهای شما ایرانها و هیچ دایره زود و ایر شرقی معتقد
 نیستیم **شیخ** فرمود **اولا** غریب تقسمی باین چند لفظ نقطه و خط
 و زاویه و شکل و دایره و مشرقی داری **ثانیا** از اینکه بخصوص

ما ایرانی سخنانی شخص گمان میکنند که همچو مادر تو عنبر ایرانی بوده است
ثالث تو که ام یک از علوم ما را دیده که حق گفتن این عبارت
 بی معنی و حق این ادعای یاده داشته باشی **رابعاً** عالم
 شرقی و غربی می تواند باشد ولی علم نه شرقی است و نه غربی نه ایرانی
 است نه تورانی در هر جا می بین که بروی سه چهار تا دو آتیه
 میشود و در هر دو علم خط استیم اقصی خط و اصل بین نقطیس است
 و در هر شهری تقویمیا سهل صفر او مقهور شستی است **شوخ**
 دیگر که دو دو سی کار را بطور مخصوص حلقه حلقه از دانش پسین
 آورده و تماشا میداد با تمایل کردن و عجب ساختن لب شاه
 ابرو از یک طرف نطق آمده که حضرت آقا بخشید شاخه از علم ندای
 تقویمیا انوقت سهل بود که کافر سپرد بود حالاشیخ انزلیس
 باید بیاید پیش ما فزیک به بنید و در این عصر کتاب قانونش

یک

یکدانه از این پولهای سپیاه نمی ارزند و اگر درین زمان ننده میبود
 میدید که بقدر یک یا بونی نهند پس دین اسلام ست است
شیخ اول این قدر بدان که من از طب طبعی شما بی خبر نیستیم
 سهل است که از تار و پود هر دو خوب طبع دارم **ثانیاً** وقت
 تلفظ کلمه فزیک دهنم را لازم نموده باین شدت کج و صدها
 کجشک ما که بکنی **ثالثاً** پس تو هم مثل آن رفیقت محل حسنه را
 چیز است **رابعاً** هیچکس در مسیلت تقویمیا تکیک ندارد بلی
 کسانیکه موضوع علم طب را از موضوع علم طبعی تمیز نداده اند
 در باره کافر چون دیده اند و در تصفیه میشود میگویند که باید
 اجسرا نارینه آن بیشتر باشد و بدین جهت ایرادی با طبها و از
 آورده اند که چهره آنرا بار دهم شده اند غافل از اینکه موضوع
 علم طب بدن انسان است و هر چه احداث برودت در بدن

انسان بکند در اصطلاح آنرا بار میخوانند عجم از اینکه در آن
یعنی بحسب طبیعت سرد باشد یا گرم مثلاً آبیکه در نهایت گرمی
باشد اگر آبیکه کمتر از آن گرم باشد بروی آن بریزند از جوش
میافتد و بدین ملاحظه میتوان گفت که آن آب احداث برودت
از آب جوش کرده است ولی نفی حرارت آب ثانی لازم
نمیآید **خام** است شیخ الرزیس این کلمات مثل آب درین باب
انداختن است **ر** و ساسی قطنی در همه روی زمین عطر
بهوشیاری او دارند و قانوش را محترم می شمارند و انضا
داده اند که در علم طبیعی بسیار مابود است بخصوص با وجود
ریاست با وجود نقصان آلات آن عصر و این را هم بدان
که از او ماهی سرد تر و طب بسیار آمده اند که شاید اسمهای آنها را
پیش نشیند باقی اسباب تسخر خود قرار بدی ابوعلی غیر از

طب وزارت کتبت چندین هزار بیت کتابها و فنسناد
است احتمال میرود که هنوز یکسند از افکار آن بزرگ را که
در البینه است نتوان حالی اسپتند او تو کرد **س** **ا** **و** **ا** **ز**
اینکه یک طبیب خطا کرده است یا صواب چه دلیل بر بطلان
مذهب میشود **ش** **خ** کلمه موضوع که بی شکتی یعنی چه **ش** **خ**
موضوع همه علم چیزی است که بحث میشود از آن علم و عوارض
ذاتیه آن **ش** **خ** سوراخ دو تا شد عوارض ذاتیه یعنی چه
ش **خ** عوارض ذاتیه است که عارض شی میشود لما هو هو مثل تعجب
که لاحق ذات انسان است او بجز نه مثل حرکت بالاراده که نسبتاً
لاحق میشود بواسطه حیوانیت یا بواسطه امر خارج از او که مپای
آن باشد مثل ضحک عارض انسان بواسطه تعجب **ش** **خ** آقا
راستش این است من این الفاظ را نمی فهم سهل است که

از

بیچ حالیم نیست و شما مدارج علوم را بر اطلاق الفاظ مترادف
 داده آید و میخواهید جمیع دقائق فنون را بزور عین بیان
 نمایند رشته زبان ملکی شما بجهت ادای هر نوع مطلب
 کافی است و اگر فی الحقیقه شما دارای علم بودید هرگز خود را در همان
 نقطه ابراز میوطنان میکردید **شیخ** اینکه بحرف ضا یا عین
 شما مرده بوزنهای خصوصیت دارید برای این است که این حرف
 و حرف طاء و ظاء در لغت بوزنهایست و این خود از جهت
 نقصان آنها است و شما انسانهای صوری که ملققت نیستید
 خیال میکنید که عجبی است تلفظ بحرف عین و میخواهید بیسبب
 فرقی با الف نه اشتباه باشد و اما اینکه کفایت از فهم عبارت عجبی
 محض لغت عربی نیست حال آنکه بعون الله من تعریف
 موضوع را بقوه علم بیان میتوانم در چندین باب پس ادا

کنم

کنم و حالی بر عوام هم بنمایم ولی از قراریکه معلوم میشود تو
 بسیار از علم عاری هستی و حالی کردن تو هر کلمه یک
 ساعت طول دارد و این چه زحمت است که بخود راه دهم
 و آن طور میم که استاد های عوام فریب بزور لقب پول و
 احترام دولت و تعریفهای پوچ از آنوقت که لوح ساده بوده
 الی حال در تو جای داده اند معلوم نیست که دیگر دست از جهل
 مرکبات برداری **شوخ** بلکه چه میخواهید بیدانید اگر بخواهم
 حالا رشته علم انقراض پیدا کرده بود و مردم ایران همان
 طور در مرکز شاه طهماسب بودند **شیخ** کستانی است بفرماید
 به منیم بر وجود شما چو اثری مرتب شده است شاید رفع اشتباه
 بشود **شوخ** گفت قبل از داغ شدن مدرسه و پیش از ترویج
 ما با مردم میخواهستند آتش روشن نمایند مخصوصاً آنکه ام

مکتب

یادم است چه قدر که نه میوزانید و دو ساعت بود میگرد با
 سنگ و چمناق و میرفت تا آخر بزور کبریت قمی آتش روشن
 میکرد حالانی بنید چه قدر کبریت فرنگی فراوان است مگر
 نمی بینید مگر افرا مگر نمی بینید در بغل هر کسی ساعت بچه
 خوبی و نمی بیند پیر این فرنگی و چکمه و چتر و سیگار و زین
 فرنگی و شمع کچی و لاسپا و شایع شدن لفظ فقط و خط و کلمه
 پوستیک و مسکرات مخصوص پارک و واکس و پاکت مادام
 و در شکم و کالسکه و آرتیکل پس دین اسلام باطل است
 شیخ گفت او را معلوم شد که صنایع دقیقه نظیفه که در عصر
 سابق ایران بوده است از قبیل نقاشی و جدول کشی و
 صحافی و خطاطی و سیم کشی و خراطی که یکدانه ششمش را
 چندین سوراخ میکردند بی آنکه بهم راه پیدا کند و سیم

دوستکش

از آنها

از آنها میگذرانیدند و مگذاختاری و بخاری و ساجی و سلمه
 کرمی و بتانی و کاغذ کرمی و زر کرمی و غیره هیچ کوش نزد تو
 نشده است تا نیاید اشدن این مصطلحات جدیده چه دخلی
 بعلم دین و مذہب آئین دارد بخاری و سجاری خوب بی
 هیچ ربط بعلم دین و مذہب که آنرا علم کلام میگویند و
 شاید هیچ مسئله از آن نشنیده باشی ندارد شما وقتیکه بنا
 میکنند مسلسل میگویند و دیگر ملاحظه ربط نمیکند هنر این
 ابوالعوجار و پادری و صد هنر ارملکم و سید افغان بصری
 ساکن پاریس جلوه دار شما نمینوانند بشوند عجب دماغ شما از
 با خود پسندی و غرور جل مرتب تملو شده است و اینکه بعضی
 مخرافات در بازار اینفر و شید چه دخلی بهنرا اهل معسلی نه دارد
 شیخ رو بد بیکران کرده و گفت شاید چند نفر درین پی سوال حق جواب

ح ۴

دارید بگوئید به منم در این یک قرن با وجود التفات های یون
 و انعام هر ساله در رسیدگی شخص سلطنت و مواجبه ای محبت
 رکن و احتراماتی بی اندازه و تسویقات بی پایان و جمعیت بسیار
 و احضار استاد های قابل از همه دول و بسر زبان افتاد
 دولت و کمال اهتمام آن عالم و حکیمی که از میان بیرون آمد
 کیست فلان کپانی راه آهن میکشد و فلان الملک در نگاه
 ریسمان بانی ساخت فلان فرنگی مدیر پوستانه شد چرخ
 خوابخانه را فلان بامر دولت و خرج دولت بایران آورده چای
 ابو القح اسباب خرازی می فروشد در پاریس روزی چند
 هزار روزنامه چاپ میشود کو چهای لندن گل نمیشود و هندوستان
 انگلیس و فرانسه تصاحب میکنند ترکانها تبعه روس شدند
 دولت ایران نشان عقاب میسازد هر وقت زینکه ایست

صحنه

سرش

سرش چه گذشت میوسوسک مدیر چراغی کا ز ایران شد
 و کنت وقت فرخیس ملیس است و امثال فلک اینها چه
 دخلی بفضیلت شما دارد آن خدمتیکه شما مغرورین بلا
 بدولت کردید کدام است کدام معدن را شما یافتید چه
 دستگاه شما راه انداختید بلکه شما دولت کدام دولت را
 پیش گذارید چه آستیناری مین دول حاصل نمود حسرم باد آن
 مد اخلها که رؤسای شما کردند و آن خطها که بردند هنوز شمع
 کچی قند را باید از خارجه بیورند هنوز قلم تراشش کاغذ
 و پاکت و لاک مارا باید از تصدق کارخانه خارجی باشد
 هنوز برای یک ذرع طلپس باید چشان بدود و هنوز باید
 رهین بهوت چلوار و دبیته در شکم و کاسکه و میر و صدلی
 و ظرف خارجیها باشیم هر کس دستش یا اندک چشمش علیل

میشود باید مایوس شود مگر اینکه مبلغی خرج کند برود فرستادن
 خود را صحیح کند بر کرد خاک بر سر شامی آن صفهان متخیر
 بیشه بانهنگ دولت موجب عار ملت اسباب هرزگی کشید
 بندهگان علیحضرت همایونی قلباً نهایت نفرت را از شما دارم
 آخر گویند در این شصت نفر عکاس است کدام یک
 مسلمانند کدام یک در ایران تحصیل کرده اند آنست که شما چو نداید
 چه عذر برای کار صورت ندانید هر یک حد ایک مشت کرب
 بشاید به از وزرای شوری ایران علمای پوسیک دولت
 خوانان قاهره و وزرای لشکر و کشور کدام یک ترتیب یافته
 این دستگاه کوش بری هستند رئیس تلگراف خانه از اهل
 معلم خانه است بانیست خانه یا احتساب شهر یا اطباء
 حاذق یا صاحب منصبهای ماهر و زبرد اخله از این

دارالحسنون بیرون آمد باخارجان فحشی که کرده اند کدام است
 آن مختصی که کرده اند و از دست آنها بر آمده کدام است جز حسد
 کونا کون بظنرت ترقی پذیر انسانی قسم که این تشویق دولت
 در این مدت اگر بجای نوزان وحشی متوجه شده بود تا بحال مردم را
 مبهوت اسپتنداد خود کرده بودند و حسد را کونه علم جدید برای
 کار آورده بودند سخت باید تعجب کنید ای نالی ایران از این
 دستگاه معطل تعطیل باقی که اسس را معلم خانه کرده اند کین
 از توجهات ملوکانه و استماتات ضروانه و جمع اسباب
 و انتظارهای بکفرن هنوز شیخ از تاسف فارغ نشده بود
 که دفعه شومی صاحب منصب مثل یکد پسته گل خود را بجا آورد
 و دپسته تازیانه که بان تکیه زده بود روی زانو گذاشته و از
 پشت چراغ ولاله این بسیار اسرودن گرفت حضرت آقا این

طرا با هم نیت که نقطه خیالی سه شمارا احاطه کرده هر ساعت
 قدم بقدم دولت ترقی میکنند و بیت بیت تربیت میشوند اینها
 ارغنده جواب شما بر نمی آید و از عاجبه آنها معذرت میخواهم
 و در همین مجلس اول نظمی که میکنم این است که مرد میدان شما
 منم که از نظمین فارغ التحصیلان مدرسه هفتم شیخ مقصود من
 واضح شدن مطلب است و نه جنک و جدل که مرد میدان بخوانم
 و چون خود را فارغ التحصیل خواندی بگویند بدانم معلومات شما چیست
 شیخ گفت اول اینکه بخاطر کجایی میمقدم شیخ گفت من بنوبل
 از اندوخته علمی میکنم چنانچه فلان چسیرا معتقدی شیخ الفبا
 شما ناقص است و جمع کلمات عالم نتیجه این چیز است ازین جهت
 که در ایران کمال پیدا نمی شود شیخ نقص آن چیست شیخ
 اسلحه بالیه کشتیهای آسنی با اسلحه قدیمی کشتیهای خشبی را که ملاحظه

ششم

کنید

کنید بهین دلائل واضح الفبای فزکی بر الفبای اسلامی
 فصلت
 دارد شیخ من دیگر تعرض باین همه معایب تو نیستم همین
 قدر میرسم نقص آن چیست شیخ در مدت چند روز و در بیت
 هزار سپه باز از فرانسه بتو میرسانند و از اسلامبول تا بهند در آن
 واحد مکاتبه میتوان کرد پس خط اسلامی ناقص است شیخ
 میرسم نقص او چیست شیخ آدم باید جمیع اصطلاحات
 علمیه را بداند تا اینکه بخواندن یک کتاب از اسپنه شرقیه قدرت
 داشته باشد پس رسیده آنوقت که مدت اسلام ناچار
 میبایست توقف کند در مقابل موانع غیر منصفه که از خط اسلامی
 بروز میکند شیخ آن موانع چیست شیخ کرد معلوم نیت
 کرد است یا کرد یا کرد یا چنین دیگر خرم را چندین طور میتوان
 خواند و شما در خط اسلامی حروف مصوتة ندارید اوزبک را

درستی تو ایند نویسد در کلمه خواج و او را بی جبهه می نویسند
شیخ من هر یک از این کلمات را بنحو هم تبو حالی کتم نشسته
 می شوم اینقدر بدان که در تاریخ خط گفته اند که کلمات میان بی
 شکل حروف تصویر بر یک درخت دست و پستون و قهای انسان
 و دندان مایه مرغ و امثال آن میکشند بعد بنحوی تعریف اند
 اندک تغییری در آن حاصل گردید و الف را بصورت مایه میکشند
 بدین شکل گردید و شین را بشکل دندان و میم یعنی آب را که برای
 آن جوی آبی میکشند و سه نور در فراسنه باقی است و بدین
 شکل مختصر نمودند و هیچ شکل مشترک در خط عبری نماند و برای تعیین
 اعراب هم چندین شکل وضع نمودند در فوق و تحت حروف میگذازد
 و بهم هیچ وصل نمیکردند و برای طبع و چاپ هم آسان بود
 زیرا که شکل چندان لازم نداشت مثل ایرانی اگر مقطع چاپ

کند

کند ولی عیبی که داشت این بود که با تحریر و جلد نویسی اندک
 منافاتی داشت بالاخره کم کم در عالم خاکوفی و بعد از آن
 خط اسلامی پیدا شد **خط** ثلث رقع در میان توقع در نهایت
 تمامیت و کمال خوبیت و اگر چه در اصل جوهر حروف بعضی مشابهت
 پیدا نمودند ولی با عرض مسامحت در اند **شوخ** آقا بعضی مشابهت
 نیستند بلکه نصف بیشتر شباهت واقع شده است **شیخ** عرض کردم
 با عرض انهارا تمیز داده اند **شوخ** چه طور **شیخ** در این مجلس
 در نیم میاید ولی هر کس که خط استخوان سابق نیز را با سطر
 و یا قوت را دیده خوب میدانند که چنانچه حروف نقطه جمعا از
 حروف هم شکل بواسطه نقطه جدا است همچنان حروف غیر نقطه
 در فوق از حروف هم شکل بعضی بواسطه نقطه در تحت و برخی شکل
 مخصوص ممتاز و بعلاوه شکلهای دیگر برای مد و برابری

مقطع

لام وضع و برای توقف اشباع و حرکت و سکون غیر این
 وضع کرده اند که با رعایت میتوان گفت بدو حالت تنظره برای
 قاری پیدا میشود **شوخ** حال که نمی گذارید موجب نزار گویند
 و اشتباه شده است لهذا اعتقاد معنی و علماء پولتیک دول
 خارج صحیح میگذارد که باید عوض و منوع شود **شیخ** من دیده ام
 که در کتب فرانسه بروی بعضی حروف نقطه نوشتنهای مختلف میگذارد
 و اگر در آنها هم میگذارد سبب اشتباه خواهد شد آنوقت
 باید با الفبا دیگر عوض نمود و همیشه باید از دست مردم احتراع
 ابدت کرد **شوخ** و آنها چه ضرر دارد آن علامات را متحد کنند
 و یکی بخط نسخ که زبده خطوط میباشند بنویسند **شیخ** هیچ ضرر ندارد
 خطی است میمون مبارک و مقبول و اگر یکی از این خطوط اسلامی را
 ترویج بدهند و بالفرض بنحواهند خط را عوض بخط تحریری بکنند

انوقت

آنوقت باید جمیع کتبی که بخط اسلامی است باین خط جدید نقل شود
شوخ بشود چه ضرر دارد **شیخ** بخواه که در خسارت این عمل
 لغواست بلکه بیشتر تلف شدن عمر یک صد سال **لام**
 یکمیت و مشغول کاری پیوسته شدن در ظرف مدت اقل اصدال
 آنهم در این بنسکامه و فتنه گری که دولت بزرگ هم جو حال
 کجا وقت این نازک کاریها است حال وقت آن است که کلاه
 خود را قایم گرفته بدویم نه آنکه بایراق دور آن بگذاریم بگذار
 که بالفرض خط ایرانی برای آموختن خارجه شکل باشد و فتح این
 طلسم مخصوصا بنحودتان باشد دست غیبی بسنیه نامحرم بزنند
 ناموس و دولت و اسرار ملت مستور از خارجیان باشد
شوخ عجیبی که از شما در این مسئله فریاد و اعاده و وادریش
 و اشغیاه و ایاق تا بلند شد **شیخ** برای اینکه شما را از این

۲۴

سکون

خط و نصیب محروم دیدیم دستم چنانچه اقتضا جهت شما شده است
انکار خط خوب خواهید کرد و حال اینکه مقبول کل دول است
و در همه آفاق عوالم نویسی مرسوم است **شوخ** بعد از این
تفصیلات باز خاطر فرنگی حقیقتاً خوب خطی است **شیخ**
بسر شما این اشتباه است که بوجهی کرده اند خطی است شرت
بد صورت پر کتابت کم قرائت تحریری از انستوان طبع
نمود و علاوه برین با چند حرف است که هیچ در آن خط صورت
برای آنها وضع نشده است مثلاً محمد و محمد با هم شبیه شود
اسم رضا را در آن خط انستوان تعیین نمود و پس سوال میکنم
که مگر خط نسخ در حقیقت نامح خطوط است چه عیب دارد و بفرم
النبای دیگری افتاده و اقرعهای همزه بکنیم و محض اینکه
خود را از متحرکین محسوب بداریم مردم بیچاره دو چار عفتند

پیچ

پیچ نامم و از کجا که دولت عثمانی که نیمه عظمه اسلام است
آنرا قبول کنند آنوقت در طنز و افسزده ایم و باز بخط اسلامی
خو همسیم محتاج بودیم بعد از ادا این نطق کردن کوی معنی
از میان قلیان خواست **شوخ** سابق گفت جناب شیخ معلوماً
من همه مذکور شد خطی بود آنهم هیچ شد اما چه میگویند
در باب چندین علم دیگر که در سپنات عدیده بر نعمت تمام حاصل
کرده ام **شیخ** گفت بعضی از آنها را بشمار **شوخ** گفت ایراد
که بخط اسلامی دوازدهم همه را جواب ندادی **شیخ** گفت که امین
مانند **شوخ** قصه حروف مصوتة **شیخ** هر حرف را که صفت بنید
تا تولید و آتش در جهت حرکت میکند همچنین خواه الف خواه
حروف دیگر از قلم تا تولید الف شش مرتبه طی میکند و همچنین در
کسره هر حرف تا پیدا شدن بایکه اشباع نامش در جهت

و در هیچ خط برای این همه مراتب درجات و همه حرفه‌های شکلی
 وضع نشده است برای اینکه فایده معتد به است برای آن تصور
 نیست چه کلمه اوزبک را ترک گوید چه شیرازی اوزبک اوزبک است
 برای خاصیت لجه حالات لغت هیچ خطی وضع نشده است
 که بتوان لجه کاشی باصفهانی یا مازندرانی را مثلاً بدون تفاوت
 حکایت بکند هسه اوزبک هم از این قرار است و الفاطمی که
 وضع شده است برای معانی متضاده بسیار است تا چه
 معانی غیر متضاده پس هر چه پیدا شود فرضاً بصوت فرق در
 معنی کند چه ضرر دارد از آن قبیل باشد و حال آنکه می‌توان مزی
 در خطوط اسپتامان یافت اگر فرضاً نباشد وضع کرد مثل
 اعراب در فوق یا در تحت حروف الحاق نمود در هر صورت
 معنی تکمیل خطی که داریم آن نیست که آنرا بکلی ترک نمانیم باید

عیوب

عیوب آنرا بر فرض اثبات رفع چنانچه متأسفانه است
 امتیاز چهار حرف فارسی ریزی بدانها علاوه و شکل تازه برای
 هر یک از پا و چ و ژا و کاف وضع نمود **شوخ**
 خواجرو خوانچه و اوینچه بچکنند **شیخ** این همان است که حالا
 طالب آن بودی حال آنکه این **شوخ** چطور **شیخ**
 زیرا که این دو اشاره میکند که فقه حرف سابق خالص نیست
 بلکه اشام ضمه دارد چنانچه اگر ادب آن تلفظ مینمایند بین
 نظیر این لطیفه در خطا خارجهاست **شوخ** نه **شیخ** این یک دلیل
 نقض خطاهاست و در خطا تراک بعد از حروف مضموم و او از
 حرف کسور با می‌نویسند و این تدبیر می‌توان اعراب خطا را
 نیز داخل خود خطا کرد **شوخ** بنده باشی شما ایرانها هیچ
 معتقد نیستیم **شیخ** معنی ایشا و غرض از ایشا و موضوع محمول

و پائل در موزان را نیز پس همین قدر میگویم انشاء ما ایراد
 چند قسم است تو که ام طریق را معتقد نیستی **شوخ** آن طریقیها
 کدام است نشینده ام **شیخ** شامشیده خیلی دارید **حکیم**
 انشاء ایرانی است که کلام احسن را محکم میآورد و زنده از لفظ کل
 پر بسینه میکند و از پر کوئی که موجب تامل است اجتناب نمینماید
 رعایت سجع و مضمون بندی کنایات پی در پی و استعارات
 و مجازات را کنار میگذارد و مکرر واجب شود مثل چهار مقاله عروض
 سمرقندی و تاریخ طبری و تاریخ التواریخ و امثال نجفیا
قسم دیگر اینکه بر سهولت میان و همچنین بر رعایت لطافت کلام
 و استحسان آن میافزایند مثل کستان شیخ سعدی و کتایب
 بان شیوه است **قسم دیگر** رعایت سجع و الفاظ غریبه
 بیشتر میکنند **قسم دیگر** آنکه ترکیب را استحکم تر ادا مینمایند

واز

و از سجع و تشبیل و اشعار هر چه پیش بیاید و مطلوب باشد پر سینه
 نداشتن مثل کلیده و دهنه **قسم دیگر** جمله لفظ را بیشتر رعایت میکنند
 و از استعمال الفاظ غریبه چندان پر سینه ندارند مثل دره ناری
قسم دیگر آنکه میخوانند کتاب و از سجع قسم خالی نباشد مثل
 تاریخ و صاف که مخزن انشاء و کنجینه منشی است **قسم دیگر**
 آنکه بزبان پستعلی بین انبای عصر است اینها هم چند قسم میشود
 یکی آنکه از مردم با سواد و منشی ترا و مثل منشآت و رقع جات محرم
 قائم مقام و برپرس آنطور با بنویسد **قسم دیگر** آنکه از منشی صاف
 شده است و آنهم چند قسم است یکی آنکه هر الفاظ که اعیان
 استعمال میکنند اعم از اینکه صحیح باشد یا غلط هم پیوند میکنند
 مثل روزنامه دولتی و اطلاع **قسم دیگر** آنکه محض القای مطلب است
 که از اصوات حیوانات اندک بالاتر است مثل قحچا تیکه خهرا

سوان می نویسند و امر و مقبول اشخاصی که زبان خارجی پیدا
 شده و سفر نامه غالب باین زبان است **شیخ** آنکه بعضی
 و بیچ زانی بطرز منشیان نویسد مثل رقیات و مکتوبات
 کبه و تجار که موجب تموج است ولی چون این طور نوشتن
 هم مفهوم شخص عاقل میشود و در میگردد و تو از این آ
 کدام یک را نمی پسندی **شوخ** من بیچ نفهمید شما چه فرمود
 ولی اینقدر میدانم که این باوه پسران ایرانی معتقدند که زبان
 نه برای ادای مطلب است بلکه برای ترتیب شج و تضحیح
 وقت است در نوشتجات هرگز طالب معنی نیستند لفظها
 منلق استعمال میکنند فصاحت را بسته با اصطلاحات
 غریب و عجیب میداند قوی میخواهند تعریف کنند میگویند
 اینقدر فصیح است که کسی تصنیفات او را نمی فهمد **شیخ**

ایقدر

ایقدر ^{در معنی فصاحت} و همچنین بلاغت کتابها که از آن جمله اطول و
 مطول و مختصر است هر یک از این اقسام نشا که شردم
 اگر مقتضای مقام باشد از بلاغت و صاحب آنرا بیخ خوانند
 اما فصاحت را قبل از عهد ناپلیان بکس پس اینطور در آن شرط
 کرده است که باید خالی از غریب تعقید و تمانس باشد **شوخ**
 من این با حالیم نمیشود میبینیم بجهت یک قافیه و سطر حرف میزنند
شیخ همه که این طور نیستند تمام کتب که این قسم
 نیست بعضی که مقصودی غیر از همان لفظ دارند محض اظهار
 صنعت گاهی این طور میکنند مثل مقامات حمیدی و سپای
 کتابهای دیگر متعلق به علم بلاغت همه گفتند صحیح باید این طور
 باشد که معنی لفظ باو باشد و معنی تابع لفظ باشد **شوخ**
 مثلاً میسیم می نویسند وجود وجود و مزاج به ساج در نوع میفرود

ع

ا

د

ص

دیر هفت عالیجاه فریسیجا بجدت و نجبت همراه این با چه
 فایده دارد **شیخ** فایده اینها آنوقت معلوم میشود که بنویسند
 علایمه میسینم اسباب رنجش میشود وقتی که بنویسند که ام شمر و جو
 اثریت از این خوبتره از این گذشته اهل لسان خطی از این
 سبک از این زبان میزند که بیکایه بنیرد و یقین دارم مثل
 این خصوصیت در همه زبانهای عالم باشد که خودشان از
 لطافت آن لغزات خطی دارند که بیکانه آن زبان ندارد
 آن ترجمه و تفسیر در نمی آید دیگر از این فقرات کوچک مثل
 عنایون کاغذها مثل جناب عالی گفتن است بطراف مقابل کرا
 آن موجب نفرت میشود بلکه داخل کرا نیست مثل فدایت شوم در
 اوائل رقعجات **شوخ** من میسینم در غالب کاغذها می نویسند بعض
 میرساند رقمه کریمه که در احسن اوقات و اصل و مسرت حاصل شد

و غیر

و غیر از دوری از فیض صحبت الگرای صورت وقوع ندارد الی آخره
شیخ و این ایراد صفت آخر است که در انشا بشردم حقیقت
 ایرادی است بجموع انناس **ثانیاً** کلمات بمنزله مقرب الخاقان و مبتد
 السلطان شده است که لفظیت قابل این طور بخت این طور رفته
 حاصل معنی آن نداشتن مطلب تازه است و اطلاع دادن از
 سلامتی خود و اگر بخواهند خلاصه بنویسند ای پدر من زنده بستم
 تو زنده هستی یا مرده نه نه ام را طلاق داده یا نه و زود جواب
 بنویس و اینکه بنویسند احسن اوقات بملاحظه رسیدن میطلوب
 و این عقل تجویز میکند مثلاً یکماه است با است در این یک ماه آن
 روز که شخص کاغذ پدرش را میخواند احسن اوقات است نه اینکه
 زمان باقی احسن اوقات باشد **شوخ** وقتی که کسی دو دفتر کتاب
 های ایشان را میخواند و باز نمی فهمد و تحیر است **شیخ** احتمالاً

مکتوب

مطالعه

ضعیف گیرود که این مجتهد استن قوه فهم باشد همه اش تقصیر
مصنف بیچاره نباشد کتاب کبری در منطق به علم عربیت نه زبان
عربی که از هر سر دو کزیران باشی بردار و خودت بفهم و به بین صحیح
دارد نه قافیه نه عبارت نه لغت شکل پس معلوم شد که اندک
فهمی هم لازم است و شبیه نباشد فهم عکاسی بنیابی یا فهم آتش
بازی یا شعبده گری انهم که منظور است نیست که شخص بگوید
منکه خیاطی خوب میدانم چپ این عبارت را می فهم شوخ در
اشعار همه اش یوسف چاه زنگدان و پروانه و شمع و جام و جسم
و چو کان زلف بیان میکنند هزار قصیده دیدیم که از بهر ار گرفته
میرود بسر ممدوح و دروغها در حق او میگویند آخرتانی سپهر
اخترتانی ختم قصیده بدعا تانی نشیبه ابرو بجان شیخ اولاً من
همین عبارات را بعینها از هزار نفر مثل تویی سواد از مقلدین بوزنیها

شئیده

شئیده ام پس باید تانی کی گویم **ثانیاً** در همه مذاهب همه ملل و در
همه افسند همه دول چیز با معین مشهور بخوبی یا بدی دارند که قوت
نشیبه اشاره بان میکنند گرفتیم بجای یوسف گفتیم تو در حسن
مثل کلپاتره هستی هیچ کس که کلپاتره کیست و مقصود مرتب بر
کلام نمیشود و اگر از شمع و گل و پروانه و بلبل تعجب نیکنی عوضش
این تعجب کن که از قوه ایجاد معانی چگونه ذهنی دارند که در همه
این اشعار این همه لفظها را میگویند و معنی مکرر نمیشود اما قصیده با
همه قسم گفته اند معلوم میشود قصاید انوری و استادان دیگر را
نذیده اند متاخرین هم هر طور از اطوار که میخواهند میگویند این تا
اسباحتی نشد فکر دیگر کن آقای طراز مشجد **شوخی** شعر
از نتایج ایام طفولیت است وقتیکه شخص بزرگ شد شعر نخواهد
خواند مگر ترضیح اوقات و سنده هر روز صد هزار بیت

معه

میگویم هیچ نمی نویسم زیرا که دزدن شعرو قافیه غلط است
 اگر صحیح بود بایستی در زبان فرانسه هم شرط صحیح باشد و حال
 اینکه نیست **شیخ** جواب این هم باید را میگذاریم معلوم میشود
 اثراتی را که بر قیاسات شعریه و اوزان عروضیه مترتب میشود
 هیچ نیافته و گارهاییکه شعر کرده اند هیچ نشنیده جواب اینکه
 اینکه گفتمی در شعر مالدروغ است بشو بلکه از امله خیال از تو بشود
اولاً ظاهر اینیم که شخص از دروغ بدش میاید و از شعر خوش
 میاید **ثانیاً** اینکه در حق میگویند که از میان عدش کرک پاشیا
 اخوت میورزند و از سطوت قهرش گاه ر بادست از تطاول
 بگاه ضعیف دراز میگذارد و آن شخص اگر عادل است آنوقت
 این کلمات کنایه میشود **شوخ** کنایه که بد است **شیخ** مکه آرت
 نزه پیدا میکند بدارم کنایه بدست بدون کنایه و استعاره کلام آنکه شنیده

کنایه

کنایه بدست دخلی با نجا ندارد باری کرک کنایه میشود از ظالم و پیش
 کنایه از مظلوم یعنی مردم چیز دار و بی دست و پا آنوقت کرک پاش
 اخوت میورزند حسرتی میشود صدق و نتیجه آن در ممدوح است
 مزید رغبت بعدالت است و در دیگران اخبار بعدالت
 و ایمنی از ممدوح مادر سایه آن جمع شوند و پالی چندین نرا
 تذکره مردم فراری از نمک است او داده نشود تا علی بماند و خوش
 و اگر ممدوح ظالم باشد باز این قول علمی است حکیمان برای
 اینکه موجب میشود که ظالم بجهت حسن ظن مردم دست از ظلم بدارد
شوخ خوب فرمودید این طور بچوقت تعقل نکرده بودم مردم
 سر رشته دشمنان نیت ملی قصه دارم **شیخ** بگو بشنوم
شوخ شخصی است کلمات شهر آشوب سحر اثر خبی میگوید اما
 سواد ندارد و فهمیده است که علم قرآن در دست مستلمان است

میتوان بر آنهاد صحبت غلبه کرد و میخواهد علم فصاحت و بلاغت
از میان بر طرف شود لهذا دائم از منشی و شاعر و کاتب و
قاری و ملا و مفسر تقلید در میاورد و این شخص گفت در مجموعی از
شدم از شعر یک نفر از آنها گفت شعر

۶

محراب شه جهان که ز قلمم در بعین در چهره سخا سخن کاروان در سپید
یاوه سپریان دیگر مر جابگفتند و یاوه سرای دیگر گفت

چون وان باش روان پائی میدی زندان دمه ان جانی
این را نیز عبارات خوش و استعارات تشکک تعریف کردند
و دیگری گفت **فرد**

عصا
قصه

ببزم به رزم دمه هوش نجوا چو رستم دیر و جو بیرون شتاب
این را هم تعریف کردند و دیگری گفت **شعر**
جان زمین را تو بر افلاک نه مشت غباری درهن خاک نه

این را

این را هم تعریف کردند و حال اینکه این شعر با مهمل است
حضار از این قصه خندیدند حال شاعر چه میفرماید **شیخ اولاً**
چون غرض این شخص معلوم است اثری نمیکند و آن غرض را خود
گفتی که میخواهد این جماعت را خوار کند غافل از اینکه خود را خوار
کرده است **ثانیاً** چون در واقع معلوم است که چنین مجلسی
نبوده است و این شعر با او خود گفته پس آن یاوه کوی
معلوم شد خودش تشریف اشتات هر خنده و استهزا
کرده است در حقیقت بریش خود راجع بوده است در حقیقت بر آن
اینکه قائل و ناظم او خودش بوده است و آلا این قدر بدان
اثر که کلام مخصوص موزون دارد کمتر خیزی دارد **شوخ** چه امر در کلام
است اثرش کجا بود حتی اینکه شما مسلمانان در آوردید که همیغه
کناخ باید خواند و جهش معلوم نیست **شوخ** گفت که مخور **شیخ**

ک

ع

بسیار سرخ و خجل شد از چشمهایش نزدیک بود خون بچکد با
 حال غضب گفت شما که ادعا انسانیت میکنید این چه عبارت
 است که گفتید خیلی تعجب داشت **شیخ** من جواب پسندم ترا گفتم
 آخر تو میگفتی کلام اثری ندارد پس چرا این حالت شدی
 خدا رحم کرد که من گفتم که محض اگر میگفتم بخور چه طور میشد
 حضار از این صحبت یکدیگر فریبنا کردند بخندیدن بیشتر اسباب
 انفعال شوخ شد شوخ برای رفع خجالت خواست صحبتی میان
 اندازد پرسید که ای راستی شهباز بلند پرواز طبع چه
 معنی دارد دوشیزگان کلام کدام است **شیخ** تو معنی
 کنایه و استعاره و تشبیه را نمی فهمی فهمانیدن این سخن تو
 نهایت اشکال را دارد و اگر علم بیان را دیده بودی بطور
 اجمال میگفتم و چون هیچ خیر از آن علم نداری حالا باشد

بوقت

بوقت دیگر **شوخی** ملی زحمت تیب توب تیر و شیر را می کشیم
 شما اسودت تحصیل علم میکنید حال این طور مفاخرت بنمائید
شیخ کتسخی نباشد بفرمایید نیم چه زحمت تیب تیب توبی
 تو میکشی **شوخی** آخسته من از صاحب منصبان پیاده نظام
 کلاه یراق دار و تازیانه ام را نمی بینی این فتیله را ملاحظه کن
شیخ باین تازیانه بچسب دعوت حاضر شدن خالی از ضحک
 نیست **شوخی** ملی ضحک مال شماست و داد و فریاد و جلوه شمن
 رفتن مال ما در حقیقت بر واری میکنی خدا مطالعه شما در روز
 برق قدره ما است **شیخ** سایه بلند پایه پادشاه
 ایران را از سر سرمازان و جان نشانان ترک کم نکرد اند
 پسر تو حالا باید یک دو کویان قدم بزنی ما دوست نفر کون
 بکیسه محرد اینکله کی بگویدی پشت فوراً همه جفته خود را بطرف

بر سر سرمازان
 بگریه

شخص بیاورید تو با این دستمال کردن بدن نازک و زلف
 کش که مردم و کلاه ررکی و غیر در کمال فراغت گذشته تمام
 اینغ تمام غنوده و در بستر فراغت آسوده چشمی محو کردش
 پیاله حلقی متظنند اخن نواله و در حس میدان مصاف
 دارائی آنرا ایوان فاف یسازى تا تو با جوانان نازک میان
 کمرهای زناری صلیب بیاوریزی زلفهای قالب گذارده را
 عوض شمشیر براتی و صیقلی کنی از شمیم عطر و عنبر بر او معطر و
 بسازی چتر و یا سایه بان خدازیا فرمائی دستمال ابروی
 بگردن کافوری ببندی که از تابش آفتاب رخسار تنبیه
 کند با کفش مبرق و کفلی مطابق ای زمین بر قامت رعنا کمتر
 بخوانی و با حضرت شوخ زنگه پاپا خرمین حسن من عجب
 و دلاله خاندین را از اسپرین سمین مملو فرمائید که فوج مردان

مقطوعه
 تعریف
 زنگه پاپا
 در دلاله

رزم

رزم دیده از طرف مقابل تمنای خفتان سرهای مغرور و بیبا
 از آفتاب روز و از سرمای شب سوخته و مویهای آشفته با
 نیزه رنگ رفته و شمشیرهای غلاف شکسته اسبهای لاغر و
 ضعیف و سوران سیاه روی و نحیف در حمله اول شمار ایجا
 راتمه الحلقوم مسقطی میل خواهند فرمود صف دشمن است نه
 صف دلها که به نیم کردش چشم مست و مژگان حمیده و بیم
 بشکنید خدا بیا مرز دلله باشی را در غلبه افغانه برسیا
 شاه سلطان حسین در روضه الصفا چه خوب نوشته است
 شوخ دم در کشید دیگر در این مقوله زبان است و سخن را در دبان
 شیخ مابین کلام کوتاه کرد که علم نظام از مادر ایران شناسیدا
 شده است و اگر مانعی بودیم علم نظام را بخواب نمیدید **شیخ**
 جواب این شبهر را بجلد نهم روضه الصفا میکنیم

حواله

در آغاز نظام جدید تابدانی که نظام آتش
 در کجا است **شوخ** از معلومات و محصولات من یک علم بلیک
 بلیک دولتی باهر است و در علم قریب نزار بحث محکم و ایراد معسر بحسب این علم
 بدولت وارد آورده ام چه از بابت عمده خلوت که باصطلاح
 شامبرنخ من ذکر و اناث هستند و چه از بابت دستگاه
 و دیوان قانون و چه از بابت وزرای شوری و چه از بابت
 استیفای مالک و چه از بابت تقسیم ایران **شیخ** من
 بزارم که طرف صحبت مثل این جنکلیات واقع شوم یکی
 دیگر پیدا کنید من چه کاره دولت **شوخ** یکی این است که مردم
 بفرنگی مانی باز میدارند و از آن طرف این شخص را صدراعظم
 قرار میدهند مردم از جهت لباس نماندند معطل هرست
 بشکلی در میانند بعضی درست اشتراک پلنگ شده اند **شیخ**

گفتم

گفتم سخن دخلی ندارد که آنوقت که دولت از جنسی مانی و انبساط
 صورتی بدش نمی آمد آن وقت شاهی داشتیم جوان امروز
 مجداده تعالی پادشاهی داریم بی شایسته حکمرانی دور از اسبق
 میتوان گفت که متدین ترین و عاقل ترین همه مردم و در قیاس
 کبری که کتابت چاپ کرده اند دیده ام یکی سوال میکند که چون
 پادشاه از باب طرب را دولت میداشت که انداختن
 رفت علم نور یکی که ریر تحصیل و تکمیل نمود چه حالا از دولت
 باو استثنائی نیست مستمری ندارد و توقع فرموده است که آن
 وقت اوائل من پادشاه مائل بطرب بوده ولی حالا شخص کللی
 شده است بدولت چه که آن شخص دیر استاد این فن شد
 از همین توقع گویا جواب همه ایرادات بیرون بیاید **شوخ**
 اسب ترکمان مجبور است که در مقابل عساده بنی از متوله

مباحث دم نزنند مانند شعل شعله های خود را از هر
 طرف متشر ساخت مانند چشمه آب زلال هر ساعت مرغز
 ایاری میکند تظلمات جدیده قوانین سیاسیة خود بر
 و سفاین بحریه لابد معمول مرد را قبول این نتایج مستعد باید
 کرد آنهم در طوائف مسلمین که ترقی معنوی و خیالی ایشان
 به زرفی صورتی و فعلی سبقت نموده است لهذا در مقابل
 سرعت عراوه بخار و قوه ملکر افیه باید دم زد **شیخ** با رکل
 کرد کجا رفت این با حیت می لائی چسپه در سلک مجانبین
مشکله بر **شکر** و یقین که اعتقاد هم این است که مجرد
 و گفتن این خرافات ساختن این سپه و کلمه و پوشیدن
 شلوار کون نما چسبانیدن زلف جمیع جهات نقیصه را
 که علمای مذہب در این دولت فهمیده اند همه را اصلاح کردی

واز

و از پرتون خسار و ان کردار و این گفتار و غنمهای صحیح
 غنمای دولت را مبدل برود ساختی و یکم به هیچ وجه خللی بر
 ایران نمائند ولی بجان تو بمک لبست و بغیره برویت با شکی
 مویت بدخشند کی رویت و مجوزی چیست قسم که نه آتش انگار
 باینها نگاه میکند و نه تدابیر و پس نه اقدار فرانس و نه غیرت
 عثمانی دیگر ستمی اوار و تراک و نه زخم قدیم افغان ترا
 که از خارج و داخل همیشه فرصت نامه **اللهم جعل عواقب**
امورنا خیرا شوخ بلی گشتی دولت در دریای تو
 حیران با بجا ز تدبیر و بازوی جملاد است تمام کرده زمین را
 در صلفه شخص استیلاي خود احاطه دارد یکم فخر هم کل توای
 خود را جمع نمایند و یک شورای آخسری که آتش لفظ قلب
 شاد را این فخر دکان که یکی از عملجات این گشتی طوفان

آه
شوخ

نه الزام

مشکله
شکر
شکر

زده نم که بدون هیچ مانعی مستعد قبول تر تنظیم است پذیرا برای
اینکه استعداد طبیعی علی الدوام می شود چه بگویم که در آن پسر
پر شور چه تماشاها کردم نظرها باینکه جوش افروختن بقای دولت را
مجال ساخته آئین کیان در عرب و مغول و هوسم برهم است
در میان مجمع و حشمت انگیز رئیس و مرز و پس را برهم سوار و عقل
طبیعی را با علم کسی از این کفایت خالی از تردید نیستیم تا از محشر
بربری که دیوان اعلی نام گذارشته چه برورد **شیخ** پسر پادشاه
دیوانه شدی رفت چه یگانی من از تو دارم میرسم بهمه چیز کم
کم خوسم زیاد میشود هم دیوانه هم جسم به عم سالولی کلنل
با هزاره و خواه چه بگوید **شوخ** خندید که نه جناب شیخ اینها نتیجه
سویز اسیون شدن و خلاصه علمی که در پلستیک نوشته اند
آنرا خوب خوانده و میدانم اینها هزار میلیون مسئله بود او

از آن

از آن علم که حیات شخص دولت اگر گوشش بیدار اینها است
شیخ تو را بجا از این علمیت مگونه تاب شنید دارم و استعداد
نمیدن اینقدر میدانم که به توب نه تیر و تفنگ سوزنی خصم
نیتوان گفت ای انگلیس تو چرا سوزنیزه نیستی چرا نقطه کلمه را
بردی چسرا به بن پلستیک زدی من وقت ندارم که باشخص تو
خود را در نقطه مقابل واقع بازم ای باروت به بدین
آب دارد به بین چشم خار دارد ای باروت این خلاف
عهد ما تو بود علم حقوق را فراموش کردی ای کلویه من
روی ملجم را ای کلویه چسرا احمد گستی ای توب
کروب و تو تسول دولت خواهد واقع شد ای ترپا
خصوصیت چه شد و فاجعا رفت مگر تربیت شده نیست مگر نه
بجای سلام بانر و میکفتم و کلاه بر میداشتم و دست میدا

چند پوند

مکره کو نم را بجایه کرده بودم و با کاغذ نظیر میکردم آیا عینک
 نگذاشته آیا در هوای خوش تیر بر دست نیگرم آیا آیتاد
 نمی شاشیدم آیا دام شرب نمی نمودم آهسته مکر نه هم مثل
 شما از نجاست اجتناب نداشتیم و گویا این کلمه های بعد از
 وقوع غیر مسموع باشد **شوخی** از جمله علوم تحصیل بنده در پنجاه
 عدیده کی علم زبان است **شوخی** یعنی چه علیکه موضوعش زبان
 باشد شنیده ام مقصود تشریح زبان است یا امراض زبان یا لغات
 زبان مقصود چیست **شوخی** ملی موطنان که در نقطه اسلامی
 ساکن رشته وطن پرستی نشده اند پستی کات پیشرفت دولتی را
 جمهوری نشناخته غفلت از رود کشتی دولت هستند در دریای
 پرخطر و حال آنکه همسره گاه این دو پهلووان همزور پلستیک در اول
 درجه که با هم مقابل شدند بجهت آنها باسید از زور و این دلیل

قدرت

قدرت انسانی در اول ساعت بارادت قادرانه و اسپتعداد
 تمام و طرح وسیع عظمت این و قدرت کوه زمین را بنوعی منسرا
 خواهد گرفت خوب که بشکافیم بنیم شخص کشتی بلیتیک در مرکز اول
 و اول نقطه انقلاب متفرق خواهد شد **شوخی** عجب باشا، الله زنجیر کرد
 ترا بجا چه کیونی مرا که فهم این الفاظ پرطرح کردی میدانم چه بخواهی
 بگویی و دو پهلووان کیستند ولی سوال من بی جواب است **شوخی**
 یکی از بنا در زبان تا به جنگهای نیک دنیا و از بحرین منجد تا به صحرای افغان
 نقطه می بینم که از میت این دو وسیل پوئیک در تزلزل نباش حکم
 اینکه قانون که در اعظم تامه پوئیک روس که خدا ایشان را بن
 داده است تخریر اسلامبول دهند نوشت ملی نیست صد و پنجاه سال
 است قدم بقدم روی مقصود می رود **شوخی** باز عجب عشقی بلین
 نخرخفات داری و پشت سر هم میانی جواب و پس سوال باید بام

دست
 است
 ملی است

مناسبت داشته باشد بر کلمه انگلیس و کلاه روپس و پالتو
 از منی سر و کابور کردن در وقت نطق و چکیده هم پائیدن در سنگام
 معذرت نمود مطابق اصل گفتن و چاک پشت و رنگ کفش و دستهای
 لطیف و صورت را بسته و مویهای پراسته قم که این تیرا
 و تغییرات تو مانع میسجیل نخواهد شد سؤال من این است که علم
 زبان که بان سیلانی یعنی چه **شیخ** اصول این میرسی علم زبان
 با اصطلاح حالیکه دخل نقطه سولیزاسیون است یعنی گفت
شیخ لغت در عالم بسیار است لغت روس لغت فرانسه
 لغت هندی لغت چینی لغت ترکی لغت فارسی لغت
 عربی لغت انگلیس و غیر که نام یک مراد است **شیخ** لغت
 فرانسه **شیخ** اولاً چرا حرف رای فرانسه را بان طوطی
 و باشد یاد اگر دی چشمت را او رونه ساختی این هم یک کلمه

از کلمات عالم لزوم ندارد در میان گفتن این کلمه پسر زبان
 غریب کرده شود **ثانیاً** اختصاص این لغت از میان همه
 لغات عالم برای چیست در دنیا صد هنر از قم لغت است
 و آنکی تعلیم و تعلم نصاری و یهود و آموختن کتب منوخره و ترویج
 انها معلوم نیست در این شریعت مطهره و حجبی داشته باشد
شیخ شاعر طو لغت عربی را میداند مگر آن لغت چینی است
 بمن توجه که در لغت عرب بگوشت میگویند **شیخ** از برای
 خدا چه میگوئی آخر من تو با اصطلاح دعوی اسلام داریم
 اگر تکالیف که موجب انتظام دنیا و آخرت است بزبان بیان
 عرب است آخر او را داد و اذکاری که بزبان ما موریم بجایایم
 اگر عربی است **شیخ** خط و کتابت تکالیف بزبان عرب است
 یعنی چه **شیخ** آخر جمل آنکه که آویخته است که ما را بعالم نظم

و کلمه

بکشد و بقول تو کتاب قانون ما که مترجم باشد عربی است بجز
علم آن در اثر تردید با تردید بیشتر معمول منظور شود کارهای ما
منظم تر خواهد بود هر وقت مثل امر در علم آن مجبور شود این طور
مشوش نماید مجرب دانستن نیز لازم نیست در نگاه اجسرا
نیز لازم نبودن اجسرا همان طور میشود که می بینم **شوخی** قانون باید
جمهوری باشد **شوخی** مقصود چیست **شوخی** میگویم باید مختلأ صحیح
شوند قانون ترتیب دهند همان کافی است دیگر نماز و نماز و محسوس
وزکوة میخواهد باشد میخواهد نباشد **شوخی** و امی برانها تریو چای
اینطور حقیقت کرده اند ما این فریب کام خود را از تو دریافت نموده
و الله این طور نیست بانه اینطور نیست بخت این طور نیست
بقول تو تبعه فلان امپراطور و بجاک یا میون چندم اینطور
نیست و بقول من بجاک پای علیصرت هایون اینطور نیست

شوخی

شوخی چه طور اینطور نیست **شوخی** قانون آن است که **اولاً**
مصون از خط و خطا باشد **ثانیاً** موجب نظم در سپه عالم
شوخی آن سه کدام است **شوخی** دنیا و برزخ و آخرت
شوخی باز قیوم سپهر آخرت **شوخی** من از سپهر دنیا بود که کم
آخرت آوردم میگویم بر فرض که سپهر را رسال جمیع عقلای
مملکت با عقلهای خود را روی هم بگذارند و آسمش را قانون
بگذارند برای اینکه مصوم از خطا نیستند باز می بینند چند جایی
آن میلنگد و صسر را از این راه نخواه آورده آورده ایم و اما
ثمرات آن منحصر به بین عالم خواهد بود و بد میشود که نظم ظاهر
این عالم اسپاب هزار گونه خرابی و مشوش کاری آن در عالم
دیگر باشد و همچنین آحاد رعیت شاید در خلوت آن قانون را
رعایت نمایند **شوخی** پس راستی چه باید کرد **شوخی** باید

سخن دار

قانونی یافت که هم نظم این عالم باشد و هم نظم آن دو عالم
دیگر از آن حاصل شود و هم خدا در آن واقع نشده باشد و هم
مردم قلباً و باطناً آنرا رعایت نمایند **شوخ** کا شکی چنین قانون
پیدا میشد **شیخ** پیدا شده است تا آنرا گذاشته و کوران
دست با طراف و افسانه‌های لاطائل حصرهای یاده و خیالات
خام و نازیهماچی پر حشو و بی مغز میاندازیم **شوخ** احسن
آن کدام است **شیخ** هر شریعت که پیغمبر آن آورده اند
شوخ باز فستید سر شریعت و سر پیغمبر **شیخ** شامعجب و حسی است
از این اسما، خوب آهش را عوض میکنیم که قانونی آسمانی
که بنظم الهی **شوخ** مگر من بچام آسمان چیست که کدام است
آسمان نیست مگر فضائی پر از هوا اینها که پستاره میخوانند
یک کراهیت برای خودش میچرخد اله را نولو ساختند

که وجود

که وجود او را فرض کنند بعد رحمت و مطلق برای او فرض کنند
بعد متعلق بصفات حسنه او بشود مصدر سیاسات بشوند و نماز
مسئله دیگر پیدا کرده ایم که بدون فرض جو چنین واجب تعظیم
و مستوجب التقبلی توانیم صاحب اخلاق بشویم آنوقت رشته
دوگانه اصل مقصود که نقطه عقده و عبادات باشد از ماسقط
خواهد بود بی خیال باش **شیخ** و اشرفیاء و اسلاماها و شعرا
و افکاره و اقصوراه این جنابفات را هزار دوست و پیسده
سال قبل فضال تشکلم و علاف برسم می گفت اهل شعور جوای
مسکت دادند و پای نفس درش شکسته تو حالانتم را از
گرفته مگر پشت کوه توراکا شسته اند ارواح نه نه بوزینها که این جنکیت
بشما بچاره کان شیاف کرده اند باز و انده همچنین نیست باند بنظور
نیست بروز نامه طمس و بمقاله جمالیه پیدا افغان مصری ساکن بای

قسم که این طور نیست بنا بر تفسیر کلیسا و کلبانک و بملکم
 حقه باز آن زبان چرب و نرم افسون کرشش قسم همچین نیست با
 خال کن ربت و از زلف مجتهد و آن چیمان مست قسم که این
 طور نیست تنها قاضی رفته دید ما فکرهای بسیار در این باب
 کرده ایم بلاخطه جنبه حیوانیت مکر نخواهش کرده ایم امر اینطور
 باشد که تو میگوئی ولی حکم که این طور نیست زیرا بدیهه عقلی نمیتوان
 زوجه حقیقی سلیمه چاره ندارد که بر بان را قبول کند وقتی که
 مردم اصول دین را از روی تقلید یاد گرفتند آخر اینطور شد
 که توشه بی حقه فریاد نرزه بودند که با اصول دین تقلید بر
 نیست **شوخ** تقلید بردار نیست یعنی چه **شیخ** باید رحمت کشید
 هر یک از مسائل آن را از روی بر بان حکم عقل پسند که سوسه
 بردار نباشد درست کرد یعنی خوب فهمید بر این الیهات را

بجدا

بجدا قسم از برای این بند سپه محکم تراست و خوبراست مگر اینکه
 مردم میخواهند بزور سلیقه خود درست کنند علم غیر از سلیقه محض است
 سلیقه من این است که سه سه ماده تا میشود که عدد کاملی است اما
 چکم که علم حسن حکم میکنند که نه تا میشود **شوخ** شمار اینجد این
 با بهای تخریری گفته اند و فکری کرده اند یا محض صحبت مجلس است
 که این طور میسر باید **شیخ** بحق انصاف بحضرت قانون بر بان
 ملکیان با روح ناپیون بجان پردگی و با احترام خرموسیر و ریشار
 و بر تعلیم فرانسین قسم و بان پر تو که بریت و به بهانه سیکار جلوه
 دادن زیر ابروی پست کلی و بان بزک زورکی و کلاه زرکی و
 بهای نمکی قسم که فکرهای خوب در این باب کرده اند و چندین
 سال آنها را خدمت است و تحصیل کرد مثل سایر علوم بلکه با حق
 فراوان و اجتناب از بطلای و با توفیق الهی و در حقیقت است

جمع نظنها و سیاسات مدینت و شرایع و احکام بر آنهاست
شوخ شاید در آن فکر یا غلط کرده باشند **شیخ** از روی علم
 میزان صحت و تم حرکات ذمه خوب میتوان حکم کرد که آن تقدیر
 و نتایج غلط است **شوخ** مگر برای علم فصیح افکار هم علمی
 وضع شده است **شیخ** بی **شوخ** پس تبران انعام شمارا بخدا
 آن را چه میگویند **شیخ** علم منطق **شوخ** بسم مبارک جناب
 خیرالدوله و بجان نجم الملک و بارواح موسی و یوشا
 و برک رئیس و بهیکل ناظم و بنک اجودان و باستانای
 میرزا جعفر خان طبع که بی روشن بینی یقینا ترتیب میدهد ابداً
 اسم این علم را شنیده بودم و فهم این علم را تحصیل کنم رفیق
 میگردیدم کفتم از مطلب دور افتادید حرف زبان فرانسه بود
شوخ راستی زبان چه عیب دارد نهستی قهر شما باین است که

عربی میدانید مخش من باین باشد که فرانسه میدانم زبان زبانتا
 چه تفاوت میکند **شیخ** نه خیر سخن زورکی وضع بود یکی سرکار
 قسم که این طور نیست از زبان فرانسه چندان عاری نیست شما
 جز محاورات از آن زبان هسنو چیزی ندارید آیا در این مدت
 هزار و سیصد سال از زبان عرب علوم بیست و اختراع
 نموده اند که در وقت تعداد اصول آنها پنجاه علم بیشتر شود
شوخ آنها چه فائده دارد **شیخ** اولاد منی که در آنها ریاضت
 بکشد لایق هر نوع کمال خواهد بود و نمیتوان گفت یک علم بخ
 و صرف معانی و بیان عربی را میداند همان مجرد لغت عربی
 میداند در حقیقت کی نوع مرتبه علمی پیدا میکند بخلاف زبانها
 خارجه که این طور محیط افکار نشده اند و از آموختن آنها شخص
 هیچ از درجه عوامیت ترقی پیدا میکند و سابق کفتم که یک

صیح

نورانی
عالم
ازبجی

فضیلت آن زبان این است که موجب فهم الهی بتوان
شرعی میشود که رعایت آنها موجب انتظام عوام نشسته است **شیخ**
حالا چه عیب دارد که ما بتوانیم مکوبات فرنگی را بخوانیم و شما
نمی توانید **شیخ** سهل باشد زبان محقری اگر بگوید چه چیز با بالا
چهار تا نقطه بیفایده گذارده دید اینطور از مقوله مباحات دم
غی زیند صاحب مجلس که گوش مباحثه طرفین میداد با
که رسید یک دفعه از روی خوشحالی حرکتی کرد گفت ای چه خوب
یادم آمد دست کرد از جیب سرداریش پاکتی در آورد که بعد
از عمری مادیش محتاج زبان خا بر شدیم این تکلف را بینه
آورده اند یکی از خلفای مدبر سپه بار که در الفنون که حساب
چند نشان و مبلغی موجب و مستمری و نزدیک صاحب مجلس
نشسته بود گرفت با فکر زیاد آه حسنه یک دفعه بخاطر آورد که

نزد

نزد و بی عینک نگاه میکرد است عینک گذاشت اشاد
بمطالع دیدنی فقه عینک مخصوص در آورده و پاک کرده بینی
خود سوار کرده بدقت توجه شد بنا که بعضی حروف کیخته و کلمات
متلاشی ادا کردن آنست که ان حروف را و بهم ترکیب کرد
و متصل ساخت این فاعده را بسع هفتا که در کمال انتظار
مطلب بود نذر سانه بجهت بنظم میاید که آن شخص این چند
در اول نقطه خط انگریزی واقع شده باشد که قدرت انسانی
بلا اختیار در مرکز توقف واقع میشود صاحب مجلس که مردی
بود عامی عام جو اسس را برای فهم مضمون تلفراف جمع کرده بود
گفت سرکار خان درست حالیم نشد کیطو و بفرمایید که حایلی
بنده بشود سرکار خان این نطق را فسر نمود در زاویه
هر فکری برهان هندی چه مقرر دارد که دایم بر بنجامان با

دسام

شیخ

کاغذی مبدل میشود و برای یک نزع خاری چشمتی یک
 خردار پنبه را یک مشت گل دراد و ستان عوض مینماید
 این است که یکی از وزشهای فرانسه میگویی به بینید این عرصه
 ملت افزای جدال عقلی و عسکری که از سپه حدیثین تا بدری
 سفید میان دو طایفه مدعی توصیف دولت انگلیس بجهت حمله کن
 رو پس که از فتره عالم تا بسو حال همه جا هشنگامه رزم را
 ساز کرده است صاحب مجلس که طرف مقابل ملکراف بود
 با کمال تحیر و دوران حدقه چشم گفت سرکار خان بنده را باور
 مشور فرانس چه سرکار من با بانی مسم ستظ فرودش بچه حمله
 باید طرف صحبت و زرا بشوم و انکی خوب نفهمیدم به بنده
 چه فرموده است حال تکلیف چه چیز است سرکار خان باز
 باین نطق کو هسراقتان صدف کو شمارا پراز جو هستی

ارستان

دلت

که

کردانید

کردانید یکی از معلمین معروف پوتیک میگویی شخص دولت
 انگلیس دولت ایران را بحسن سلوک و بوعده های رنگین بسیار
 پوتیک خود ساخت اما همین که بواسطه عزل زبان شاه از
 سمت اتقان آسودگی حاصل آمد دیگر در بند دولت ایران نشد
 در این بین دولت ایران با ناپلیون مرادده بهر سانید همیشه فرانس
 با جنگ ایران گذاشته میل و محبت انگلیسها نسبت با ایران
 باز بجال شدت بیدار شد و ما موریت فرانسه با انگلیسها
 بطوری مضطرب کرد که عوض یک سفیر و مفسر علیحدّه ما مور
 ایران کردند اولیاء دولت ایران بی آنکه از مقاصد طرفین
 اطلاعی داشته باشند همین که صدای پول انگلیس را شنیدند
 ما مورین ناپلیون را سرا سپید از ایران بیرون کردند بواسطه
 این حقی دولت بود که کشتی پوتیک ایران را صد سال عقب

بان

تر انداخت صاحب خانه با تواضع تمام گفت بجز این است
 که مطلب حالی من نشود هر گاه واضح تر میفرمودید منستی بر
 بر بنده داشتید سرکار خان فرمود تا پیون بعد از آنرا
 از سفر مصر خیال سفر بند را فراموش کرده اوقاتیکه تو منزل
 اول بود طرح این سفر را با امپراطور نازل پدر الکسندر اول
 میان آورد این است که یکی از علمای انگلیس در عالم خطر آ
 فریاد میکند بخرینید ای وزیر انگلیس ای دکلای ملت ای
 اولیا پولتیک ای صاحبان شمشیر بخرینید بلا درنگ که فرست
 بغایت شک و دقیقه آخسین نزدیک است بدفع روس شتابید
 صاحب مجلس گفت **لا حول ولا قوة الا بالله العلی اعظم** مقصود بنده
 این است که بدانم این ملکران را که فراتش یکقران از بنده
 گرفت باینده چه میگوید از اینها هیچ چیز حالی بنده نمیشود سرگا

خان

خان من فرمود مگر شما از نقطه مرکزی ممالکی هستید که از لغات
 سولیز (سیو به ریاب) نیستند من جواب شمارا در اول لفظی
 که در این مجلس وطن پرستان کردم گفتم صاحب خانه گفت
 آن چه بود سرکار خان گفتم خطا انگلیسی است من ربط دار
 از آن خط ندارم صاحب خانه مایوسانه بجناب گفت شما دیگر
 میتوانید بخوانید شوخی دیگر که زلف ای دم اردکی و دستمال
 بنفش و دستکش زرد و سر اسپین سرخ داشت گرفت بعد
 از امعان نظر و تشریح اجزای دوسه کلمه بعد از آنکه بهم انداخت
 این شد که باید خط رو پس باشد بدلیل این که آتش و اف
 و ایکریک انرا از نظر فی نوشته است و او بدست دیگری داند
 معلوم شد این خان خطی بد دیگری ندارد لهذا با کمال جدی
 گرفت و بنا کرد در اول نظر بخواندن که خیر خط فرست است

سیرت

وخیلی سهل نوشت ^۱ اسمعیل یک تفنگ مرا گرفته بده منت
 سیف اسلحه صاحب خانه با کمال دقت و حیرت گفت بخت
 هر سطر فروشش قیم و بار و احوال میزان و ترازو و دوکان تخسته کرده
 و بر در و قفل قزوینی قسم که هرگز من این اسمها و این مطلب را
 نشنیده ام شوخی دیگر گرفت قدری تل ل کرد آخر کتاب
 کوچک خوش قلم و خوش جلد از جلیب در آورده بان چرا
 کرده و بعد از تطبیق این طور خواند آقا ملاحسین زاد المعاد خود را
 بفروست کلمه مشتری خوب پیدا شده است باز بروشت
 صاحب خانه افزوده حالتی نزدیک با بخویا پیدا کرده قسم
 های مغلطه حالی کرد که من باین لفظها هیچ آشنائی ندارم لهذا
 شوخی دیگر گرفت و گفت اینها اگر چه استاد زبان هستند ولی
 چون منصب پیدا کرده اند و مشخص شده اند قدری تارک گفته اند

ولی

ولی بقدر من استادم و در مجلس در پس در تحته اول می نشینم
 و بچکس شریک من نیست و خواندن آن حق من است و اینقدر
 وقت دارم که برای شما که اول دست و هم وطن شخص من هستید
 این تکراف را بخوانم و کاغذ گرفته و بعد از فکرهای بسیار
 که خیلی طول آن بجهت سرایت کرد گفت این تلغراف منصفانه
 پنجم است صاحبخانه بیچاره گفت هرگز نه که باشد تلغراف
 چش را بخورد مطلبش چیست شوخ فوراً قلم برداد آری
 در آورد مثل برق در پشت پاکت بعد آد آب دهن جانفرانجی
 نوشت و بعد بلند و شمرده خواند که میگوید فلان آقای سقط
 فروش اسلامبول متصل دقیقه نوزیکان رفت که در صحرا
 کرکان سو حال حیچون صف ارانی اشراع دولت بسیار
 بفرنگ مقصود است همه تصدیق دادند محققا همین است

که سرکار شاه سرده خواندند شبه ندارد صاجحانه گفت
 ربط این کلمات چه چیز است من که چینی فهم نواب والا
 فرمودند ربط آن منوط بدو کلمه دیگر است که حالانی تو انچه خوا
 رفیق میگویدی من چینی نزدیک بصاحبه نه نشسته بودم دیدم
 بیچاره متغیر شد زیر لب گفت تف بقرید هر چه میمون با
 است اینهمه زمان است این چه بازیست هر ساعت درمی
 او دیدت نه تان زیر گل برود که نجابت او برود آخرت چند
 سال عمر و سعی زیاد را همه را بر باد دادید همه اشس چو حال
 بازی بود آن چانی من که میخورید الهی هر سر ما زمان بشود
 من بخالم شامله استید آوردم که باین شیخ صحبت بداید
 و این ملکراف من در ضمن خوانده شود در صورتیکه این را نتوانید
 بخوانید از جواب یک خوانده مفلوک جلنبری که شاگردی از ما

نمیواند

نمیواند بشود مثل خرد میماند چه فایده برود شما اثر تب بشود
 نمک شاه بر شما حسام بود شیخ متوجه شوخ چیزی شد
 و گفت دیگر از علوم خود بشما مشغول باشیم بهتر اریک است
 شوخ کی ز تو لثری است شیخ اگر بدانم که ام علم مقصود
 شماست در موضوع این ز تو لثری که میگوئی حیثیت شاید متعلق
 بان صحبت بدارم و از شما چیزی بیاموزم شوخ شما عوام
 التا پس ما را باین علمای بزرگ چه مناسبت است خوب است
 همان مسائل حیض و نفاس را گفتگو بکنید شیخ این چه
 اشتباه بزرگی است که بیان کرده شما شده است ما از هر قوه
 علم داریم این حیض و نفاس که بزبان شما افتاده است کی
 از آنها و آن از فرسوع علم شریعت است و ما وجود آن بطله
 و دهان کج تو همنوارشان آن علم چیزی کا هید نشده

طور

دخواهد شد **شوخ** آقا شیخ شامبروید مخرج عین را درست کنید
 شمارا بان علمهای نفیس چه **شیخ** اولاً باز قتی سپهر عین امان
 بچ متعرض مکرار سیم نویسم و حال آنکه در هر کلمه از زبان
 بوزینها که برایش غش میکنی فایده این بطور خاص مکرر میسازی در
 نفس فرس مینافی **ثانیاً** عجب این است که شما خود را با تریه
 و بارای میدانی من میپرسم معنی این لفظ که کتی بچ بکلم انسانیت
 تخته نداری **شوخ** ز ثوابی علمی است که جمیع عرصات که درین
 و کیفیات اتحاد آنرا از اول الی انتها بیان میکند **شیخ**
 بلکه علم طبقات الارض را میگوید **شوخ** ملی مگر چه طور **شیخ**
 من چندی عمر عزیز را صرف چند نسخه که در این فن بجای حاصل که
 که در عربی و ترکی نوشته اند کردم این اوقات هم از جمل نگاران
 که دلس میخوابد بزور دانستن زبان ترکی در سلک علماء و فضلاء

مصنفین

مصنفین مسلک بشود کتابی بخت در این باب نوشته است آنرا
 من والی انختم دیده ام وقتی که این کتاب را دیدم
 دانستم که عمر چندان بدکاری نکرد که کتابهای زیاد اعجاز
 جمع کرد و آتش زد **شوخ** چه طور **شیخ** زیرا که با تصنیع
 و بدر دادن عمر اشخاص است که میل بمطالعه کتب تحصیل علم
 دارند چون در عنوان آن نگاه میکنند می بینند شیوه کتاب
 باینکه در علوم نوشته اند مقدمه و دیباجه و مقاله و ابواب و فصول
 دارد و بچاره کول میخورد که شاید این هم علمی باشد بعد از
 آتش زدن عمر چند مدت خودی بنید عنبر از موهوماتی چند
 چیزی در خواطر ندارد **شوخ** موهومات چرا **شیخ** خلاصه
 این علم این است که زمین اینی که احسنه بود مانند کم خاک
 شد بسوزد و مغز آن حرارت باقی است و قبل از حضرت

الشیخ

آدم طوفانی شد یکی نیست بگوید مردک خیال باف اینچیز قرار است
 و خیال نارس و حدس و از کون است بعضی اینکه حرارتی
 در چاه دیده میشود آنها را فوراً باید حرارت مرکزیه قائل
 بشویم اینچیز احتمالی است که میدهی و باید آدم چه قدر حتم
 تشریف داشته باشد که قطع باین خیالات حاصل کرده
 قسم بخورد که همین طور است که خواب دیده ام و بر دلم بر آید
 هزار خیال دیگر تراشد و در صورت علمیه برابر بدو باین
 دست او نیز داخل علمهای صاحب اختراع خود را بشما
 و از ارزوی دانشمند شدن بزرگت تحصیل در آمد بسیار
 خوب بود اگر این طور بود **شوخ** برو مردک عقلت را عوض
 کن شمار بجدا قسم این شد که دیده است میگوید این مردم
 بچی حضرت عباس قبل از حضرت آدم طوفانی شده است

درد دارد
 علمیه
 دست او

دیدی

شوخ بچید دلیل **شوخ** دلیل اینکه در پسته های در سر کوهها
 صدف پیدا کرده ایم **شوخ** شاید مردک این صدف ریزه ها
 در طوفان بعد از حضرت آدم پیدا شده است **شوخ** در باب
 علاج چه میگوید **شوخ** شاید این استخوان فیل که از زیر زمین
 تبریر مشا در می آید این باشد که طوفان آنها را آورده است
 حالا باید قسم بخوریم که این طور است و قطع باین پیدا کنیم
شوخ سنگها را دیده ام که از قضا و مکان خود منقل شده
 کاهی از چپال هم جنس خود دورتر یافت میشوند **شوخ** بجهت باید
 قبول کرد که قبل از آدم اول بشر طوفانی شده است و یقین
 باین قسم بکنیم و بگوئیم که بچی موسی و دید که همین طور شده است
 و آن وقت اصطلاحات مهمل باقیم از قبیل جواره ضامه حرارت
 مرکزیه قوه کریزان از مرکز دافن صد فیه نباتات متحجره حمادا

حیات

قوه

مشته **شیخ** چه میفرماید جناب آقایان هم نیت حکما بود
 چشم در این باب حرفها زده چه طور میشود قبول نکرد و حال آنکه
 نیتون معلم مسیو کپلر که انوار تلامذت را مہبط و از بلا فہ
 حکم سلسل سنبول است کہ مدرسہ پولیتک است
 گفتہ اند پس معلوم شد باین برهان زمین از سیارہ نہ بلہ
 دار لکہ خوردہ و مشرق شدہ است پس دین اسلام بوجہ است
شیخ ہر قدر کہ زمین لکہ بخورد و ہمسہ قدر ہم بندہ این اسمہا
 ندانم باز یقین بدانید کہ الفاظ مجموعہ و اساسی چند نفسہ
 حکیمہای کمال ہسہ کہ بزخیالات بمعنی شامچسیری نخواہد
 افزود و در عالم ہرچہ سلسل سنبول است جمع آوردید باز
 خیالات شامضحک فنا مفہوم خواهند ماند این غج و دلال
 و تخطیہ از اہل کمال و شہردن مسیو ہا و موبہو ماترا بجای

تلامذت

حکمت مدرسہ

غنی

تخطیہ

یقینات

یقینات ہرگز نہ یا جوج و ماجوج و مانع از حرکات دولت
 کوشش نخواہد شد بلکہ از این نتیجہ کہ در پس خود قرار دادی
 بان وضع حرکت سر ہر ساعت منتظر تر و حیا تر خواہند شد
 خوب یکی از علمہای خود بشمار **شیخ** یکی علم دیپلوماسی است
شیخ آن چہ علمی است ترجمہ آنرا بلکہ مگر علمی بعلم ما فہندہ
 غائی **شیخ** دیپلوماسی عبارت است از علم مناسبات
 خارجہ و ولیہ است **شیخ** واضح تر بفسر ما **شیخ** یعنی علم فریر
 دول خارجہ کی **شیخ** چہ میگوئی **شیخ** و اللہ بعین است
شیخ مرحمت فرمودہ قدری از سائل آن بیان فرما
شیخ خلاصہ آن این کہ وزیر دول خارجہ باید نجیب و محترم
 باشد و دول خارجہ آنرا قبول کند آنروزیکہ وزیر میشود وزیر
 مختار ہا و سپہر ایسا بند و دیدنی و او باید با انہا صحبت بکند

کوشش

بعد باز دید برود و اگر خیلی تشنه استند زود تر برود اگر چندان
 تشنه استند دیر تر برود و دل خارجه باید کاغذ با آبر
 بگذارد و عهد نامه را مطلع باشد تا از روی آنها حکم کند
 سفر اینکه مامور میکنند باید با آنها خرجی بدهد و باید آنها را شکر
 یا خود بلد باشند یا بلد همراه به برند و باید کارها بر سرند
 هر وقت مغزول شدند آن عمل را قبول کنند و مامور
 مرتب باید داشته باشند و باید بدانند چه میکنند و در این علم
 بیان میشود که دول تازه از کی وزیر دول خارجه در آنها
 پیدا شده است و در این علم شریف این اسامی مذكور میشود
 لوز در سل وزیر دول خارجه انگلیس کنت کاوود اسم
 شخصی است که وقتی وزیر دول خارجه است ایلیا بود شتر
 دو لاروقه اسم یک مامور دیگر است همچنین سیوسوله

شهر

دکتر پوز

دکتر پوز دولی بر غوغا و کنت دو بری اسم بعضی از سفر خارجه است
 شما بخوانان علم همان مخصر بضر بضر باضو را می باشد
شیخ و ابصر نامه و اعلماء انما ه انجیم علم شد اینم حجاج
 بد ریس و تدریس و تالیف و تصنیف است از این قرار باید
 علم بقالی و علم خبازی علم بر آری از زانمی علم لبوف و روشی
 هم باشد **شوخ** نه خیریم چنین نیست این علم کهنه اسم
 بردم کتاب دارد و ابواب و فصول در این خلاصه است
 بود که بنده از کمال تسلط در این علم عرض کردم شاید فریاد
 ده سال میخوانند و نمی فهمند **شیخ** اولاد بدان که منکر نسیم
 که اینها از مقوله علم است حرم این است که رحمت تحصیل نمی
 خواهد زیرا که نه سبزی فروش را و وزیر دول خارجه میکنند
 نه تون تا بر اسفیر کبیر و نه فعله را و وزیر مختار که اینها را

۲۰

بیچ نداند محققاً بر طفلی که از روز و روز در دستگاه وزارت خاخر
 مرادده کند بآلبه امیر این علم را برایش حاصل شود حتی
 به تجربیه چشم ندارد و هرگاه قور باغه فروش فرنگی محض در نجوشی
 خود کتابی بنویسد در آن چند قسم قور باغه بیان کند و بگوید چگونه
 باید کرد که قور باغه خورده شود چه قسم باید بر سر گذشت چگونه
 فریاد کرد و از کدام کچه رفت و چه چینه نادر فروختن کرد و
 فرغ و شتون برای آن قرار بدهند در پنج مقدمه پنجاه
 باب و سیصد فصل آن را قرار بدهند و شرح خرنجک را
 جدا اولی بکشند و ارقامی بنویسد و ضمن متعرض شود و تعیین نام
 که فلان آقای ایرانی که چند روز شاگرد حکیمه دوزی در پاریس
 بوده است آنرا فارسی نموده با تصدیقهای همکاران و همدر آن
 و تسکرا چند نفر را و اطوار پشت آن کتاب بچاپ میرسانند

و جلد قشکی و کاغذ خوشه رنگی برای آن معین میکند میفرستند برای
 دولت در عوض نشان برک خرمات و لقب دکتر را با حرف را
 مهله صاحب خواهد شد آنوقت کور بشوند بچای اطفال مسلمین در
 معلم خانه آن مهمل نام در هشتاد سال بخوانند و نه فتنه امیر دم
 بچاره فریب مخورید با همش باشد که غول بیابان شمارا فریب
 ندهد علمی که شنیده اید شرف انسان آن است این مرز فرات
 نیست من حکیم اول بود فرشی که در کوچ چاچالیس دکان کرد
 امش چه بوده است از این چه مخسریه حاصل میشود آیا اینکه
 هفتصد سال قبل از این در فلان جنگل سگی در دامان فلان
 مادام شاشید بعضی شنیدن این قصه چرا باید حضرت تربیت
 شدگان ایران که هر یک دعوی عقل اولی دارند جمع شده گنایا
 بنویسند و سالها با هم تفاسیر و کیف کنند این بگویند یک

مزبور در وقت بول رویش بر قطب جنوبی بوده آن بگویی من چه
میگویند علی شامخراست بضرب بضرب ضرابضرب ضرابضرب
سویزه نیستید شما دیلو مایکی تشریف نداشتما از فلان مکتب
خانهای بوزینهان نداشتما شرح اینها چه باشد تا
دیگر از علوم خود شمار شوخ از بدو حال تا امر و زبهر را
من در معلم خانه با ترتیب دیده ام و چندین ملاحظه بطوری است
فراهم آمد که بر جمیع مستقبلین مقدم شدم آنچه جمیع مشاگردان
هر یک در سالها بالا نفرات تحصیل میکردند من یکفر در این بیت
و چند سال با ریاضت تمام حاصل کرده ام در این صورت
اگر بخوابید در اول مجلس در همین نقطه همه را نقداد کنم
شاید وقت کنجایش آن نداشتما باشد **شیخ** بخواب
بعضی را بشمار ضرر ندارد خیال کن تلکرافی را میخوانید **شوخی**

کوشش

حالا که اصرار دارید یکی علم صحیح است یکی دیگر علم تفییر
دیگر علم تضییف دیگر علم تضییف دیگر علم ضرب دیگر علم
جذر دیگر علم جبر و متابد دیگر علم مساحت دیگر علم هندسه
دیگر علم حفر قنات دیگر علم تناسب مرکب دیگر علم کسور
دیگر علم اربعه متناسبه دیگر علم برج دیگر علم تنزیل
دیگر علم کعب دیگر علم کسور متناسبه دیگر علم کسور بسیط
دیگر علم خطاین دیگر علم خستلاط دیگر علم استخراج دیگر
علم نفع در نفع دیگر علم تقسیم به نسبت دیگر علم مساحت
مثلث دیگر علم مساحت مربع دیگر مساحت محض
دیگر علم مساحت کثیر الاضلاع دیگر علم مساحت دایره
دیگر علم مساحت ذوزنقه دیگر مساحت مربع مستطیل
دیگر علم جبر فیاض غیره خلاصه از این قبیل علوم بسیار خوانند

کعب

اینجا بکار شامی آید در سه شادرو و معلم خانه است در یکا
علم مکر شوخی است **شیخ** خندان خندان پرسید این همه
علوم را چند وقت خواندی **شوخی** هشت سال **شیخ** صد را
بجده بلند فرمود گفت همه این علوم عدیده شمار ایک کتاب
چهار رتی کرده اند موسوم بجله اصحاب در عرض سال ماه
رمضان در ایام تعطیل بدانها می پردازیم **شوخی** میدان
دستش آمده خیزی کرده خود را مقابل **شیخ** واقع ساخت
و گفت جناب آقا **اولا** باور ندارم که از این علمها پیش شما
یافت شود **ثانیا** چیزی را که ما با کمال زحمت در هشت سال
وده سال میخوانیم شما چگونه در یک ماه می توانید بخوانید
هرگز ممکن نیست **ثالثا** این علوم تازه اختراع شده است
بوی آن بشام شما نرسیده است و در غیر معلم خانه محال است

یافت

یافت شود **شیخ** مقصود من جدل نیست بیان واقع است
و منتهی اینکه ثابت کنی که از فلان آخوند دماقی بهتر است
این علمها را میدانی این جبرتی تعادلت هم بین معلم هشت
ساله و معلم یک ماهه قابل این همه طمطراق نیست **شوخی**
که این سخن را شنید عنان شکیب را بکلی از دست داده
آتش غضب را مشتعل ساخته با چشم سرخ و خاشیدن
کلمات چند که مشتمل بر حرف فاء و سین و نا مفهوم بود قلم برداشتی
بلند از جیبی که موازی مقعدش بود بر کشیده و بر پیش زده
بر پاره کاغذی دو سطر نوشت که بسم الله شما یکی از آنها
هستید اگر این را از این بقصر تی کردید در همین نقطه اول
نظمی که میگویم تصدیق شماست **شیخ** فرمود من در ده
سال قبل با عدم تشویق نزدیک آخوند ما ز نذرانی یکماه رمضان

از این علم خوانده ام از کمال تکندستی دیگر اگر قسم تا بحال
 مرا خجسته نداده است شوخ نجیاش مقصود شیخ
 طفره است بنای بحاج و صرار گذشت شیخ ناچار شده
 فرمود پس تو هم تفریق کن بینیم کدام یک زودتر از عمل فارغ
 می شویم شوخ مداد را نزدیک دهن برد که در همان ساعت
 شیخ سولیزه نشده را مفضح ساخت بجزای خود بر سپاند
 که یکدسته از زلفش جدا شد افتاد روی چشمش تارفت
 آنها را بجای خود نصب کند که گمته سر آتلینش افتاد عتسنا
 مگرد و بنا کرد میون و بلیون و تریون را مگر کردن که میگفته
 شلوارش از زانو شکافت بالاخره قبل از آنیکه شوخ
 دل خود را از اذیت شیخ خنک بکند و زلفش را که ناخن میزد
 ترتیب بدهد که شیخ میباید کرد عمامه کاغذ را بدستش داد

که میدان

که میدان تخطئه و تفضیح را بر آن جوان سولیزه ایران وسیع و
 خالی ساخت شوخ چون دید آقا شیخ کا خود را صورت آدم
 در پیش حضراتش بر کمال سرخ شد این کلام را داد اگر دازته
 دل تشکر میکنم شمارا و در این نقطه تصدیق میدهم که شما اول
 محاسب هستید و از این اتفاقا که مانع من شدن این قدرت
 میخواهم که معذرت بخواهم پلادن **شیخ** تبسمی کرده و فرمود
 اینها سهل است از علوم تحصیل کرده بیان کن **شوخ** یکی جزای
 است **شیخ** آن چه علم است آن چیزی بگو وقت بگذرانیم
شوخ تمام زمین را چهار قسمت و بعضی پنج قسمت کرده اند
 اقیانوسی را بنسبت علامه نموده اند از آن جمله در محیط غریبه
 که آتلانیک باشد دو جزیره است یکی بریتانی اعظم است
 ملک المکز مشهور با نکلیس دو جزیره را ایرلند ابا لی

و شش بی معرفت بودند حال ولایت خوبی است
از دولت انگلیس بواسطه کشتی آتشه و امتعه ریسمانی
و ابریشمی و پشمی و آهن و فولاد و اسب خرازی و
هفت جوش و سرب و جواهر و ظروف بلور دزین
و یراق چرمی و اسب باجاری و خنک اطی و زغال
سنگ و روغن بنک با اطراف میسند و چنیرهای
نفیس بر میگردد اند جمعیت کل بریتانی جمل کرد پانصد
هزار و هفتصد و پنجاه یک نفر پای تختش شهر لندن است
که اعظم شهرهای علم پیش از مسیح بوده است جمعیتش دو
سصد هزار نفر است شانزده هزارش که اوسائل
صد و پانزده هزار نفرش دزد و سه هزارش یک انماه
سی هزار فاحشه و بیست هزار بی خانه و منزل که قوت

یومیه

یومیه ندارند ولی از طرف دیگر لندن دوم شهر کرمجوس
میشود چونکه پاریس از حیث علوم و صنایع اول شهر عالم
محسوب میشود اکنون دو کور و پانزده هزار شصت و
یک نفر جمعیت دارد و میسوا افضل برجی ساخته که در کنار رود سن
که سیصد و هشتاد و نوزع ارتفاع دارد و آن را طبقات
مختلفه قسمت کرده اند و طبقه اول منزل نجمن در اصدین است
و هر کس بخواد میتواند در اینجا تماشا رود و هم پله دارد هم اسباب
میتوان صعود نمود خیابان شانزده هزاره بهترین خیابانها است
و میدان شانه و پاریس نیکوترین میدانها شهرهای گره است
و اکس پورسیرن آخری در نزدیکی این میدان واقع شده
و عمارتی که ایرانیان در اینجا ساخته بودند پنجاه و نومان تمام
کردید فلان سیسمان خانه بهترین همانها است در فلان

میلون

میهان خانه غذا ارزان تر است فلان کوچ خوب بنک
 فرش شده است مجمه فلان میدان بسیار قشنگ است
 فلان سیفر در فلان محله و فلان کوچ منزل دارد رفیق
 میگوید چندان شهرهای از فرانسه و روس و نیکی دنیا
 و انگلیس و آلمان و آفریقا و آیت ایار اشرد
 بطوری بیان نمود که گویا هشتاد سال در هر یک مسکن داشته
 است از این کوچ بآن کوچ رفت و از این پست بآن پست
 جست و از این بیشه بآن بیشه گریخت که حضار طول شدند

و گفته سرکار خان

مسالک و ممالک است راه البلدان و مجمع و غرائب البلدان
 بعضی از کتابها بنام استند که در این فن کم حاصل نوشته اند
 از این علم فی است و آنرا یکم گفته خوب میتوان دید و با

مطابق

عمر فارادین
 سن ۱۰۰
 تاریخ
 محمد

مطابق کرد و علیکه انسان بان مباحات میتوان بکند بچسبا
 نیت زیرا که دائم در معرض تغییر و تبدیل است جمعیت لندن
 حالا بیشتر از سی سال پیش است این حساب یک قرن قبل
 از حال است علم بجزئیات ثرائش این است که متصل تغییر
 مینماید و آنعلم مبدل بجل میشود بگو دیکر چه علمی آموخته شوخ
 یکی علم تاریخ است که علمی است بزرگ و بنا کرد از طایفه
 که بنی الاصفه کنایه از آنها است گفتن که از دو بیت شصت
 و هشت سال آغاز حکومت آنها بوده اصد و بیست و یک
 سال بت پرست بودند و در صد و هشتاد و نه نذیب
 عیسوی را او بعد پل بزرگ ایشان را که یک یعنی توار آن
 آورد بالا حشره در هزاروسی و سه سلطنت بسلسله میکنند
 و الفج رسید در ضمن افسانهها گفت بخیاال اینکه آفاده تازه

سزاد
 رنا
 لیدر
 راج

میکند **شیخ** اما علم تاریخ نواید آنرا در اول روضه الصفا
 خوب جمع کرده است ولی این عمر علمیت مسموع کالی چندان
 در نفس انسانی از آن پدید آید بلکه بعضی از مردم مدقق بملای
 اینکه قصه و تاریخ اسبالتضیع وقت است اشتغال با آنرا
 حرام شده اند چرا که وقوع این امور عمرهای سابقین را
 تلف کرده بس است و دیگر لازم کرده از زبان و تقریر بر ویل
 منخرافات عمر لاحقین را نیز باطل و بدر کرد اند و عجب آنست
 که علم جنبه افیاء و تاریخ تو با منظر کوه قفقاز و این سمت
 کلکته قم خورده است قدم نگذاشته و کتابی را که این شاعر
 سعید در حیران ایران نوشت همین که دید چیکس عتبات
 نکرد باین دلخوش میداشت که برای معلم خانه میفرستم و
 دیگر آنکه یک کتاب ناسخ التواریخ مثلادرفن شخص را

کافی

کافی است بهمان مورخ میشود بفکر و اعمال ولی تا
 بیاید بدانند که صفات واجب الوجود عین ذاتت یازاند
 بر ذات یا امری شئی مقتضی نبی از ضد هست یافیت
 و معنی این خدا و رسول چیست هزار کتاب لازم است
 و از فکر و ریاضت جانها بلب میرسد این است که هزار
 مورخ بقدر یک نضفه مجتهد یا یک نضفه حکیم یا یک طلبه
 اصولی قدر ندارد **شوخی** دید همه تصدیق کردند بخود بچید
 خواست حرفی میان حرف بیاورد گفت ایراستی این
 اوقات از غرایمی که در این روزنامه های نشر نکستان
 که اسبالتضیرت آنها داشته است یکی با تشرفتن
 هنوز است ثانی که این شخص که پیدا شده است در ارد
 که چند کلمه بخواند و یک فی حاصره کرده با ریمان چند

نظر

جای اورامی بند و فورا در دپسر میضها چاق شود
 شیخ بکش فترت نمود باز که مرثیه امام حسین که از
 قدیم مشهور است و اما قصه فی بستن در دست آنم پیش اهل
 ایران بسیار مشهور است آنرا از که بندی میگویند مرغ دم
 هم اذن دارم دعای سخاوم می بندم میمون باها خلیج تب
 کردند شیوخ بلی علمی که نقل دار و ما کامل کرده ایم طب است
 پیغمبر هم گفته است اعلم علمان شیخ از حضرت
 رسول ثقات چنین حدیثی نقل کرده اند تبصریح شیخ
 بهائی از مجموعلات است که گفته از این قیمت علمی شما
 محرومید و در همان نصف علمی اگر دست و پائی کرده باشید
 شیوخ علم طب که ام است شیخ کلیات طب شیخ
 ما هم کلیات داریم قواعد الامراض و کتبه شمه فرکنی را

علم الله

علم

شمه

مکتب

مذیده شیخ ارواح نه اش آنها بعضی به بیات اولیه
 مثل الکل عظم من الخمره و بعضی اصول موضوعه و بعضی
 علوم متعارفه بنسور مرد که اجزاء نمیدانند چیست چه میداند
 کلیات چه رنگ است شیوخ طب تا که از طب شما کل
 است که حرفی نیست شیخ بچه بیان شیوخ در فرانسه
 استخوان را

چون این مقدمه ثابت شد پس میگوئیم جلد مرکب است از
 سه طبقه اول حقیقی که بفرانسه استخوان را میگویند و غیر
 میگویند چون این طبقه
 ثابت شد پس میگوئیم جلد مرکب است از سه طبقه اول جلد
 حقیقی که بفرانسه بود بلاتین گویند که غشاء ثانوی

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

پس محقق شد که طب با اکل است **شیخ** انجلی
ثابت شد از این بیان تو من غیر از چند لغت چیزی دستگیر
نشد **شیخ** معلوم است اینها علم دقیق است شما سر در می
آوردید عدس بلورین کرستان در غشای کببول
بارطوبی که میوثر کانی در عمل

نام گفته است که آن شفاف است هرگز بود علی
تا هزار سال دیگر هم این معانی دقیقه را نمیتوانند در اراک کند
عجب رجزی بخوانی خدا رحم کرده است که من غمی نیم
عدس بلورین کرستان نیست مگر همان جلدیه که پیش اجدی
مجمول نیست اسم غشای آن کببول کرستان کفتی کببول
باتون تصحیف است نقطه اش کاتب هتبا کرده است
بالا نگارده است بعد از این کببول کرستان بخوان یعنی

جلدیه

جلدیه لفظ مفردی نیست بایان فخریه در عالم لغاطی عاید تو بشود
مثل این آیا اینکه فلان حکیم کال در تجزیه برای
جلدیه بطوبی یافته است دست نه نش در دکنند سه رطوبت
و هفت پرده چشم شاه عباس میوزهر مار گفته است
یعنی تشریح مار اقبول نداری **شیخ** تشریح هم مسئله است
قدیمی هیچ تازه کی ندارد مگر بعضی جنس ثبات که انهم در
معاجزه دخیل نیست و در این مدت هزار سال میخواستی
انقدر با هم بر تشریح یک در قانون است علاوه بشود اینکه
علم نظری نیست که چند ان رحمت توفیق و استعداد
بخواهد **شیخ** چرا نظری نیست از اول تا آخر از آن
میدهند و چشم می نیم **شیخ** معلوم شد تو هنوز معنی
نظری را نفهمیده خیال میکنی نظری آنست که چشم دیده شود



آنرطوبت شفاف است
اخی اگر غنی کفایت این
معنی عامض را غنی
شیخ

و مذہب هم این است که با ذره بین دور بین یا آن چشمت دیدی
آن ثابت است و همان علم است مثل شما با را از قدیم در مثل
میگفتند که عفتش عفتش است شنیده بودیم اما حالا میبینیم
شوخ چرا از سنبله بنده را پرت میفرماید در حق

چه میفرماید منکر آن علم هم هستی **شوخ** حالا عقلت از چسبیت
آمد بگوشت اینها علمی چندان شریف نیست هر کس دستش را
جمع کرده بگوشتش بگذارد و صدای دور و آهسته را خوب
میشود و این را هم هر طفلی میداند و اینکه اعضای انسان
بخصوص معده و سینه آوازی دارد اینهم محسوس است این
دو مطلب را که و تحقیق بکنند آتش را

گذاردند حاصل میشود که توسط جامع الاصوات و ناقل اصوات
دو لوله ای صوتی بدینسان این خصوصیت حالت صحتش را

دار

دارد یا صوت حالت مرض را **شوخ** علم جوهر کشتی که هم
مخصوص ما است هم علم بزرگی است دیگر ثابت شد فضیلت یا
شوخ علم جوهر کشتی و کلاب گیری و قرع و اینتیق از قدیم بوده است
نهایت اینکه حال این صنعت مثل سایر صنایع خوبتر باشد
ولی چندان چیزی از استعمال جوهریات مذکور برای نیکه
انسان جایز انخطا است خواه طبیب ایرانی خواه فرانسسه
و جوهریات با اصطلاح طبی بدرجه سمیت رسیدند مجر در خطائی
رخ دهد بریض پچا ره در معرض ملامت است بخلاف دواهای
ایرانی که اگر یکماه علی الاقصال خطا در دستور العمل آن بشود
باز تدارک آن ممکن است **شوخ** پس چه هر کس دور در
کوچه پاریس را قدم زد با ایران که میآید مالک الرقاب
میشود رئیس بریض خانه میشود کمتر میشود صاحب صطبل و یک

میشود و کالسکه میخورد عمارت بنا می نماید لقب میگیرد و موجب
 دارد نشان دارد منصب دارد **شیخ** برای اینکه محکم
 از دست صرافان کم شده است آن محکم علمیت بر ترقی
 که برای هر دولت مبنی همه کرد کمال علم میگرد و بین اهل علم
 در خارجا چه قدر محترم اند و در ایران چه قدر خوار بین
 در ایران چند علم ترموک شده است و بعکس آنچه با علاء
 شده است خود مان را گذارده ایم حال بدست دیگران
 نگاه میکنیم بهین در خارجا مد رسه و کتاب چه قدر زیاد است
 و خوب در ایران چه قدر کم است و بد زیاد بهین در دولت
 ایران کبوترخانه و بوزینه خانه هست و یک کتابخانه
 عمومی نیست آخر طالب علم چکند سالی یکماه انهم محرم
 هر کس خانه خوبی و اسباب جلالی عمارت تازه و پیشتر است

زنکی

زنکی پیدا کرده است محض نشان دادن بفلان الدوله و
 بهمان اسلطنه آورده میگرد و سی چوب طلبه مینوای دانی
 خبر میکنند محض غرض سفره ادوات بچاره مارا چند
 بشی با کمال تحقیق حاضر میکنند طلبه فقیر بیسج ندیده در عین
 محو چه اغنا و خرقه جزو سنجاب و مجسمه های غریب عجیب
 و در حین حیرت وضع عمارت میمون آب و تعجب از صحبتها
 دو وقتی یک دفعه فلان قرطبی مشهور با میرزاده بر میگردد
 می پرسد که آسیای شمالی متقسم چند ایالت میشود و طلاب
 بچاره سر بریزی اندازد صدای خنده دیوشهای بی
 والا کنهای بیروت با پطر بوغ می رود باز بر میگردد یک
 مسئله از خبر این الکتریسته بیان میاورد کم کم یکدستگاه
 تمام خرج بخار درست کرده و وزیر رو میکند صحبت مجلس

نواب کوساله اسلحه ختم میشود آخذند بار اسپرون میکنند
 آنوقت می نشیند طه از عدم بشرف دولت دولت میکند
 چرا باید دولت از اهل این همه بخیر باشد چرا باید دولت
 در طبع کتابهای علمی هیچ دخل و تصرف نداشته باشد یا
 طبع کتب علمی حق دولت باشد اقلًا شریک بشود که این کتابها
 ضایع نگند چه باید انجمن معارف در ایران اثر نباشد
 و قدر اهل علم و فکر بالا نرود و در اینجا جعل اصطلاحات علمی
 بزبان بلیت نشود که محتاج باستعمال الفاظ اروپائی بشویم
 و طبع کتب بصلاحدید آن انجمن دانشوران آن مجلس باشد
 مگر خرج چنین مجلس در هفته چه قدر است این آرزو بدل اهل
 فضیلت مانده که یک کتاب در ایران یکصد سال صحبت
 کتابهای مصر و بطرف افت چاپ لندن بچاپ میرسید

کتاب

کتابهای بی معنی چه باید چاپ شود و کتاب های خوب
 مخفی بماند احمد اتند دیگر در ایران کتاب ماند و وزیر مختار ما
 دیگر هیچ برای ایران باقی نگذارند چیزی مانده است
 مردم را هم بخزند زمین با ظواهر مال نوکرهای قونسولها
 و در باطن مال خود قونسولها و خارجا فریاد و اغفلت دوست
 در شوه پدر سوخته عام و شیوع جعل کتب
وزیر بی سواد صدر اعظم میواد دبیر بی سواد مشیر
بی سواد مستوفی بی سواد مشی بی سواد وزیر علوم
بی سواد وزیر خارجه بی سواد وزیر داخله بی سواد
وزیر جنگ بی سواد وزیر مالیه بی سواد وزیر تجارت
بی سواد وزیر انطباعات بی سواد مجتهد بی سواد
نظام الدوله بی سواد صدر العلماء بی سواد لسان

بی سواد شیخ الاسلام بی سواد امام جمعه بی سواد
 نجم الملک بی سواد ناظم علوم میسواد مهندس
 باشی میسواد افتخار الاطباء میسواد ناظم اطباء بی سواد
 فیلسوف الاطباء میسواد سلطان الاطباء بی سواد
 رئیس الاطباء میسواد شریف الاطباء میسواد حکیم الملک
 بی سواد معلم میسواد متعلم میسواد مصنف بی سواد
 مؤلف بی سواد محرم میسواد مترجم میسواد مؤرخ
 میسواد ذاکر میسواد واعظ بی سواد پیش نماز
 بی سواد طبیب میسواد جراح بی سواد کمال
 میسواد کاتب میسواد همه دشمن وقت همه دشمن
 علم همه بی شعور همه با کتبر همه خود رومی
 همه تن پرست همه حق همه عزت دوست همه

بیدین

بیدین همه از خدا دور همه دامن بخنجر همه تارک
 همه روزه خور همه مال مردم خور همه معطل همه طلب
 عزت همه غافل از حق همه پیرو شیطان **خلاصه**
 هیچ وقت اجزاء ایران باین مناسبت واقع نشده بود
شوخ تمام این ها که میفرمایند یکی از هزار مسئله ایرادنا
 ایست که بنده در عالم پولتیک تمدن از دولت دارم
 و لاجواب است شونذنیت بلکه خطر هم دارد چه
 لازم باشد بردهیم صحبت خودمان چه میفرمائید در باب
 هند چه که بی شک علم ماست و گویا شمار این باب نتوانید
 صحبت کنید برای اینکه هیچ دخلی بضر بضر ندارد
شیخ ای بیچاره بی خبر هند چه در ریاضیات اول چه
 علم است آیا کسی هست که عاری از آن باشد و خیر

العلم

ریاضیات را تعلیمات میخوانند که اول پسیری که باید تعلیم کرد است
شوخ چه میفرماید در باب کتابیکه معلم کل علوم ریاضیه معلم خانه
 نوشته است **شیخ** کتابی است بعبارت غیر مانوس و حشیه
 برخلاف اسلوب و نظم مکالمات اهل علم با کمال ضبط و اختصار
 بر مردم بصیر و عالم بیدست پائی او نظر من اشتمس و اغلاق
 او در کمال ظنور است هزار فرسخ دامن را از مقصودش دور
 میبازد چه این هم مشهور و معلوم است زیرا که این مرد که
 در ضراط اهل علم هیچ حرکت نکرده است در راه نظم عبارت
 علمیه هیچ قدم نروده است و هیچ مهارت در ذوقیات ادبیه و
 عربیه و فارسیه ننموده است هر کس یک صفحه از آن کتاب را
 دیده است خوب میدانند که من در این تعبیرات نقال بصیر
 و صادق جسیرو در حقیقت آن کتاب هندسه اقلیدس است

که هیچ

که هیچ کرده و بعضی جاییش اطناب مخل بعضی جاییش
 کرده که از فصاحت هزار بادیه انظر افقاده است نسبت
 آن بهندسه خواه مثل نسبت تعریف خط مستقیم است که
 کرده است با سایر تعریفهایی که خود مان میدانیم **شوخ** خیر بر
 اصول قلیدس خیلی زیادتی دارد **شیخ** اول این زیادتی
 چه دخلی با او دارد همه ترجمه فرنگی است و سواد مترجم را
 هم از تصرفاتش میتوان فهمند و صد هزار جای کتابش را
 بیارشان بد هم طوری فارسی کرده است که خوب معلوم میشود
 که خودش اصل مطلب را فهمیده و مضطر بانه ترجمه خیلی کند
 نامفهومی کرده است که مگر بعد از فهمیدن اصل کتاب که بزبان
 فرنگی است که بتوان فهمید که این مترجم کو ساله پس امری چه
 افاده میکند از این جهت است که هزار بار در پس میخوانند باز

معلوم نیست چه میگوید قتی میرسد از خودش میپرسند میگوید
 همین است که نوشته ام آنوقت معلوم میشود که آقا خودش
 هم نفهمیده است چه قالب زده است و اگر بتواند فهمد که عبارت
 خودش چه میگوید هرگز راضی نمیشود این طور جفاک
 یقین عوض یا تصحیح میکند **ثانیاً** بر اصول اقلیدس چندان
 علاوه ندارد و بعضی فروع است فرنگیها از کثرت اعمال متعرض
 شده اند باز راجع میشود بهمان اصل میگوئی نه بیا و رهمه را تا از
 تحریر خواجبه پیدا کنم و اصل بر حکیم الف دستت بگذارم
شوخ خودش نوشته است که مقصود تخریب تو همین تحریر خواجبه
 نیست **شیخ** جان نه منش پس توقع داشت که کتاب خواجبه
 نصیر را تو همین کند آنوقت تفسیر ابلائی سر اندخت که بریش
 هفت رنگ خودش بر می گشت **شوخ** بخواجبه دخلی ندارد

کتاب

کتاب بل اقلیدس است **شیخ** گفت که اصل علم از جناب سلطان
 احکما است **اولاً** جناب خواجبه هزار کوزه علم داشته اند که
 همدسه از آن محبوب نیست **ثانیاً** بهین کتاب را اینطور تحریر
 میکند در اکثر اشکال خودش ان چه صورتها می خستراع در برای
 یک اصول اقلیدس چند برهان از ذهن شریف کینفر اقامه
 میفرمودند این طور کتاب را ترجمه یا تخریر کرد نه مثل آن مرد تقوی
 چی که بر هر کوه صد که دیگر افزوده است مشکل را مشکل تر کرده است
 عجب این هایت عجب در این است که میگوید تخریر اقلیدس
 برای مبتدی خوب نیست و کتاب من خوب است و حال
 اینکه بهر شما اگر کتابش را با اقلیدس بدین معنی فهمد نه برای
 مطالب دقیقه اش بلکه برای کثرت تعقید و رموز و حلقه
 و عبارات نارسایش **عجب** تر اینکه قتی میگویند معلم ریاچی

بریش خود مثل فرعون و لیکن خویش این است میگویند
 معلم معانی است که آب چاه نصرانی نه پاک است
 بود مرده را شستن چرباک است بهترین امتحانات
 این است که یک پرچم را بگیرند یا یک کتاب در حضور
 علم با این نجم الملک معارضه کند و نفوذ بگوید بگردد پسته
 نقاشی یک صفحه عمارت فارسی نویسی یا یک صفحه بخوان آنوقت
 حقیقت پایه و پایه علم حضرت معلم ایران معلوم بکنان میشود
 مگر اینکه بگویند ایرانی نیستیم و اصفهان در هولاند
 و پاک فرانس بود بقیه بغداد سین مگر کردن زیر سیلی
 و بخرافیا و حال آنکه بس آن من هم بس مبارک خودش
 خراب کاری کرده است که در سر هوسپس کرده است
 سید خراب بیگویند ای کاشش مردی از سر عالم بدون

تا از سر

شده تا از سر زنان بر بوی نگاه را شوخ باشد
 در حق عکاسی که دیگر مشکل فرمایش داشته باشی نقاشی باطل است
 شیخ حیف که از انداختن قویه فکریه پس شما خراب است
 تو که عمر شریف حرف این جنکینت کرده میخواستی بگیا هم منطق
 یا اقلابا بر بان منطق را به بینی که این طور نتیجه ما حسی
 زاده نگری عکاسی خوب صنعتی است ولی دخیل عمل نقاشی
 ندارد قیاس عکاسی نقاشی مثل قیاس اراده بخارا است
 با سب عربی و تفصیل راه همین است برای ترکمانی برای اینکه
 هر یک در جای خوب است و دخیل بهم ندارند شوخ چون
 شما عکاسی را عیب نگرفتید میخواستیم یک خطبه از خط دارم
 در همین نقطه برای تشکر بخوانم شیخ چه ضرر دارد در ضمن سیم
 چه طور خطبه است شوخ از این قوه واحده که گاهی از او حرکت

احداث کردگی حرارت حاصل شود گاهی الکتریسته بروز کند
 کسی نور ظهور نماید و از این قوا عد که در تمام عالم بیک نظم برشته
 چه در آسمان باین کواکب و اجرام بچه در جو زمین باین جزایر
 لاجزئی احسام دار این اتحاد طر تشکیل آلات صغیره و کبیره
 حیوانات و نباتات که از کثرت عدد اختلاف نوع آنها نشان
 در تفکر عقل در تحریر است و از این بوشش و ذکاوتی که با شرف
 مخلوق خود کرامت فرموده باقتضای هر زبان جدید از
 آنها علم و صنعتی پدید پس حمد و ثنا چنین قادر بر اسپند
 و نکوست **شیخ** خدا خوب کرده این خطبه از نجاست **شوخ**
 مگر این هم با وجود فصاحت و بلاغتی که دارد حرف داری خطبه
 حکمت طبیعی است که معلم تو بخانه نواشته است و معلم پیاده
 نظام چنین میگوید پس از ایجاد قوه الکتریسته تمام کائنات

جود کارها را برض منظم گشته و بواسطه همین قوه مذکوره است
 که تمام اجرام علوی و سفلی همه روز بجهت نظم امور اهل عالم
 بیک وضع و نسق حرکت میکنند و این اجسام ثقیله که از د
 نمایان اند اگر شخص با دور بین نگاه کند زیاد تر از آن مقدار
 رویت خواهد نمود و سه اگر این قوه موجود نبود تمام اجرام
 از حرکت افتاده و کار عالم بی نظم میکردید و نیز باید
 دانست که مدار تمام علوم و صنایع از قبیل عکاسی
 و حجاری و نقاشی و منسلی و نساجی و حیاطی
 و غیره بواسطه این قوه منظم است و تمام نظم و نسق عالم
 در کرد کامل این قوه میکردیدین جهت پس باید در شکر
 باشند از حکیمی که از **نور دهم در صحرای**
 دنیا شمال این قوه را کشف نموده و تمام مردم را بمنشون

کرده است فی الحقیقه همین طور است ماباید همیشه روین آن
 و حکیم دانستند باشیم که از روی قوه عقلیه و تصرفات کلیه
 بی دین علم برده و علوم را منظم کرده است **شیخ** تورا
 بکلاه کیش مانند ناظم قسم میدهم که دیگر این مطالب را این
مناشوخ برای چه مگر چه طور است **شیخ** همه اش حقیقت است
شوخ آخر شما این اصطلاحات انس ندارید **شیخ**
 عجب کم حافظه هستی ندیدی که من این اصطلاحات از توبر
 مانوسم و اینها را به از تو دیده ام پیش از تو غرضت در این
 باب کاهیده شده است خوب میدانم چه میگوید هر چه
 اصطلاحات نیست قطع نظر از آنها این کلمات بحسب ترتیب
 و بحسب اسلوب صحیح همه معنی واقع شده است تا چه رسد
 بفضاحت شما بیچاره مردم از ایران فستید پاریس هم

زین

نرسیدند حال نه زبان اینجا بخاطر مانده است بجهت اینکه
 نسبت بزبان ایران یک کتاب گلستان هم نخورنده آ
 و نه اسلوب انجا خوب فهمیده آید قصه آن کلاغ است
 که راه کبک را اینا موخت و راه خود هم پادش رفت حالا
 حرکات مضحکه میکند ایران این همه هم چندان
 هوایش بدینست گاهی از کلکته و حاجی ترخان و غیره
 هم این طرف بفرماید ضرری ندارد و آن مقصودی که دوست
 از ترویج زبان خارجه داشت بعمل آید دیگر بس است **شوخ**
 آن مقصود که امام است **شیخ** دولت دید علوم نظر فیها
 در اول نسبت با حقیقتها قدری دگر بانی دارد این ترویجها را
 کرد تا امروز که تمام حسنه نیاات افکار و موهومات آنها
 بلسان ترکی عثمانی و فارسی قاجاری شده همه دیدند و چشمه

و رسیدند و همنهند خبری نیست حالا برگردید بسرها
 خودتان نصاب ترسلی بردارید بروید کتب معلم کل سینه
 منافاتی ندارد دستگاه معلنی بحسب تعزیه بود مرد که بود
 یزید بن معاویه شد و حکما میگردونکر حضرت عباس
 و شجاعتها خرج میداد حالا تعزیه رو تمامی گذارد صد
 لغت بریزید بلند شد هر یک سر و ند بقالب خود قالب
 عباس و عردیس قاسم و زن نصارا بر دید پس وضع
 خود ترکیب خود و سر درجه خود بر سر مرتبه حقیقی خود و در
 بناید حسیه کرد در دکان نانوائی بعد از اینکه امیر تیمور کورگان
 شده بود حالا که تعزیه تمام شد از کسب خودش پدرش
 که علی محمد اصفهانی مثلاً بوده است عارشش بیاید بحکم عقل
 بردن مضائقه و بی آنکه دماغش را مالاکیر درود سرکار

مورثی

مورثی خود فکر نان بکنند خربوزه آب است شوخ همه
 که نان دارند در چه فکر نان بکنند شوخ باز فکر نان
 زدی میگویم فکر ماده علمی و جسمانی سواد می بکنند از این
 بندها و بندها میسج بر مرتبه انسانیت که خود را اشرف
 مخلوقات میدانند فیاضند شوخ یکدفعه از حاجت
 و بکمال خوشحالی گفت ای راستی یکی از علوم من فریک و
 بقدریکو جب از حاجت کلامش را چون روی پیشانی
 کج گذارده بود از این جستن افتاده در قح شربت
 زلفاش با طراف صورتش پراننده کردید و شربت تباری
 فروشش ریخت و بعد از اصلاح این ما شوخ فرمود این
 چه انبساطی بود بلا اختیار از تو ظاهر شد شوخ بر بی
 اینکه در این علم اول معلم بنده ام و دیگر در در بند است

شیخ فرمود باید چیزی فهمید دور دور هر کس باشد یکی از
 حرفه ای که از این علم خاطر داری بگو شاید بتوانم اگر چه
 یک مسئله باشد یاد بگیرم شیخ هر جسمی میتواند بدون آنکه
 تغییر طبیعت ماده بظهور رسد بته حالت مختلف در آید
 اول حالت جمود دوم میعان سیم حالت بخار
 شیخ شاید عبارت است اما اینطور نباشد در آن تصرف
 کرده باشی شیخ نیز بعینه عبارت کتاب است که خوا
 شیخ کلیت این حکم محل نظر است شیخ وضع بفرمایید
 نفهمیدم چه گفتند شیخ منکه عبارت شکل گفته میگویم
 همه اجسام شکل این سه حالت داشته باشند شیخ
 بنا بود شامم دخل تصرف در معقولات بکنید حکما همین
 طور است که گفته ام شیخ تویج علم سمع الکیان خواند

و طب

و طب کیمیا وی دیده شیخ آتش را شنیده ام این با چه
 علمی است شیخ سمع الکیان علم خواص و احوال عمومی
 اجسام را گویند شیخ بمن چه منکه اینها را کار ندارم بگو چه
 علی چه زدی بیائید بصحبت خود مان بمن پوستیک نزنید
 شیخ مقصودی داشتم مکنذاشتی حال مختصر میگویم که در کتب
 مبسوط این فن ذکر کرده است که طلای سفید در فلزات جز حیات
 جمود میعان قبول حالت دیگر نمیکند بعضی اجسام از قبیل الکل
 چنانچه در میزان الهونیه بکلی مقرر است و سو فاعل ذکر میعان
 و بواسطه ارتفاع درجه حرارت بسهولت بخار شوند و حالت
 جمود در آنها مشهود نشده است و بعضی اجسام مثل هک و
 تشادر همیشه بحالت جمود خود باقی هستند و معدودی از بخارات
 غیر مستحیله مومند غیر حالت بخاریه تاکنون قبول حالت

کرده اند پس آنچه گفتی بکلیت خود باقی نماند و این بود و نقص
شوخی بنده میدانم شما چه میگوئید همین قدر میدانم مطلب همان
 طور است که عبارتش را حفظ کرده ام **شیخ** مگر العباد
 بالند تو حسری اندکی هم فکر کن مگر علم تو و فضل تو سر ز با
 امتیاز آدمی از سایر حیوانات بفکر و تامل است قریب
 نشادرت تنذاست یقین بدان که اگر یک کلمه از روی
 فکر بگوئی بهتر است که هزار مسئله از حفظ طوطی در بگوئی
شوخی بنده اینها پسر نمیشود اینقدر میدانم هر آدمی
 حامل چند حسه در او است و از هر آدمی روزی سینه
 سیر آب جزو او میشود پس دین اسلام پوچ است
شیخ بر فرص که این دین صحیح باشد بقول تو از شخص
 جزو او میشود باسلام چه **شوخی** از فشار هوا جیوه در

تر و متر پائین می نشیند و هوا که گرم میشود بالامی آید پس دین
 اسلام بی خود است **شیخ** تخلصه دین اسلام عجب چیز است
 که نتیجه هر کلامی می تواند بشود این خاصیت جیوه است هر عطاری
 میداند در هوای سرد و آب سرد و جیوه پائین می رود در آ
 گرم و هوای گرم بالامی آید یکسری است که این را امتحان کرده
 باشد و مناطقی از کارهای شعبه و نیز نک همین سیما
 است چنانچه در آفتاب بایم صعود میکند و ریمان که بنا
 آلوده باشد در آفتاب بمرکت در می آید اینها چه خل بین و
 آئین دارد **شوخی** بنده آخوند نیستم که گول بخورم و حسرتی
 شمارا قبول کنم من چه سرفظاتم و چکیده کیاست و خلا
 عقل و هوش و ایقدر میدانم که هوایک عنصرت نیست بلکه
 مرکب است از اکثرین عنصرازت پس دین اسلام

باطل است **شیخ** هوا بسیط باشد یا مرکب هیچ نفع و ضرری
 با سلام و ارد نمی آید هیچ تغییر فرموده است هوا بسیط است
 که حالا تحقیقات را بعمل بیاوری که همچنین نیست این قول
 حکماست و هر یک از این دو هوا که با هم مرکب شده که هوا
 بنظری آید باز از هوای بیرون نیست پس شاید مراد حکما
 از هوای بسیط این هوایست که جز این هواست و آن را
 که شما بسیط میدانید **شیخ** شما عناصر را چهار تا میدانید
 و حال آنکه پیش از آن است حال دیگر ثابت شد که دین
 اسلام بی خود است **شیخ** عنصر اصلی

از چهار تا که ما گفته ایم محال است که تصور شود **شیخ** محال
 چرا بجه بیان محال است هیچ نشنیده ام **شیخ** چون شما
 بنابر ابرکوش ندادن سخن طرف مقابل که ارده غیر از موها

خود

خود ابد نخواهید شنید **شیخ** دیو استیک و کزیز زنده رسته
 کلام از همان نقطه که بودیم بفرماید **شیخ** دلیل حصر عناصر را
 نمی خواهم بشمارم ولی همین قدر میگویم که اصل اشیاء یا
 حار و رطب است یا رجا و یابس یا بار و در رطب است یا بار
 و یابس قسم خامس تصور نمیشود **شیخ** همه چیزها را شما بطور
 میفهمید جناب **شیخ** پس چگونه بفهمم سرکار خان
 که تو بهتر از منی بستان بزن **شیخ** شما دعای علم
 ضرب کردی و اینجا میگویند قسم خامس تصور نمیشود یعنی چه
شیخ من علم ضرب دارم چه دخلی بین مقام دارد **شیخ**
 بطش آقای **شیخ** این طور است که میگویم حرارت و برودت
 و رطوبت و یبوست و اینها چهار تا نیست **شیخ** چه را
شیخ حرارت را ضرب کردیم در آن سه شده سه همچنین

برود ترادرسه نامی دیگر حاصل شد و پس از جمع مجموع
 حاصل جمعها میشود و از ده تا **شیخ** نکلتم حرف از من فکر
 بزنی بازفتادی بفرنگی مآبی حاصل حرارت برطوبت
 بعینها همان حاصل برطوبت است باحرارت و حرارت
 باضدش که برودت باشد و برطوبت باضدش که
 برودت باشد و برطوبت باضدش که یوست باشد محال
 جمع شود پس عناصر منحصربهان چهارتا است **شوخ**
 چرا جمع نمیشود آن عصر شاه طماست بود که حرارت
 با برودت جمع نمیشد در این جنس زمان که هر دو قیسه
 ضد بیت تیر تفکک خالی میتوان کرد با قواعد علمی
 و تحلیل اجسام و قرع و انیس خودمان هنر را و قعه دیدیم
 که جمع میشود **شیخ**

کسکه جماع ضدین میگوید مباحثه از او ساقط است **شوخ**
 تشکر میکنم از میرزا محمد کاظم معلم علوم طبیعی و جبره قلیجان رئیس
 که شما حجاب شدید و اما چه میگوید در حق قوه الکتریسته که از
 حکیم ابتدا یافت حال بنمای عمه علوم فیزیک است در
 معالجات طبیه و مخبرات تلکرافیه بکار است پس دیگر
 محل شبهه نماند که باید دین اسلام بخود باشد **شیخ** چه نخرقا
 میانی از برای خدا از روی فکر و از روی عقلی نتیجه حاصل کن
 نمیدانم چه صریح است چه صراری باطل اسلام داری
 و کوه باثرکان سوراخ میکنی بی مشت بردنش میزنی یقین
 کار نائی با تو مرکب شده اند و اگر اسلام بر حق باشد بسیار
 تو بد میکنی و میگوئی و آئی اگر از پس امروز بود فردائی
 و حال آنکه مسئله حشر و نشر و قیامت و جزای اعمال از فروغ

خاصه این ملت بلکه در تمام ملل اقرار ثبوت قیامت آمده است
 و اینها که تو میگویم قیامت نیست و برای اعمال ثواب و عقاب
 معین نشده است محض این است که شمار اجلی بدعتیه
 نموده و در مورد معین بگویند ای برادر من تو میدانیم
 که اینها دروغ است بیا ایم عیش کنیم و این دور و دره
 و تو هم چون عقیده ات بر کشته خیال میکنی که هم عیش
 کرده ایم و هم فائده برده ایم و قوی معلوم میشود فلان اجابت
 بیان همین یک مسئله نزار است را با تو و امثال تو سپید
شوخ بنده باین صورت آرایش کرده زلف یراق آلوده
 کرده با لعاب چسبیده و شلوار دهن از در و دستمال
 کردن و دستکش خنجر و تعلیمی کش مرکب مار میتوانیم بان ریش
 و پشم و عمامه و عصا و ردای و نعلین و قبای پاره پاره و غیره

بتر

بتر این است که آنچه فرمودیم چشم پوشیم و عرض کنیم شما هر چه
 میخواهید بفرمایید بعد از این تفصیلهای سنوز قوه الکتریه
 ثابت دین اسلام بی خود است **شیخ** گاه ربا و آهین ربا
 گاه و آهین بر ماینه چه خلی مل دین آهین دار و قین قوه الکتریه
 در جوای هر چیز میان کنی باز نتیجه اش این شود که اسلام
 باطل و بریکردی تشکر میکنی از سیر و آهین و سیر و کاتو بقدر
 باید دانست که علم بزرگ معرفت است که هر که آن را تحصیل کند
 کمال سعادت و شرف را دارد و در همه جایار و یاور او خواهد
 بود این علمی که مقدمه صنایع است مراتب دارد و گستره
 کسی است که از همه مراتب و همه صنایع عاری باشد معلوم است
 که ترقی صنایع و اعمال ترتیب و تشویق موقوف است در
 صورتیکه ارباب صنایع رشوه میدهند که صنایع را در

گذاشته و تکمیل شود دولت هم قبول میکند هرگز ترقی صورت
 نخواهد یافت چند سال قبل اطفال طهران تکرار کوشش
 باریسمان خودشان اختراع کرده چیزی مانده بود که از ملا
 افکار اختراع لطیفی روی کار بسیار دارند و در همه جا مخف تکرار
 درست شود اختاری عاید این مملکت کرد و در سه روز بعد
 دیدم طفلی مهار کرده میگردد اندک که چرا از این دکان بان
 دکان باریسمان قوطی کربیت تقلید تکرار خانه مبارکه
 دولت علیه را درمی آورد مردم از ترس دست برداشته
 سهل است که انکار صد سال عقب گریخت آباریسمان
 بانی دکا عذسازی و شمع کچی ریزی و قند سفیدی
 و کبر باریزی و عمل و چاق و مقراض پاری
 و عمل نساجی یا بستنی که امروزه در ایران چندین نفر نیست

برای

برای امتحان اعلام شود که هر کس فلان صفت را خوب میداند
 دولت با و باهی میفران میدهد یا آنکه دولت مطلع از کار او میشود
 یا آنکه صنایع او بر دولتی میخورد و در موضع مخصوص بفروش
 میرسد آنوقت به میند هر چه صنفانی سهل است همه دو لایه
 صاحب صنعت هستند یا رقیبی دارم جوهر کنه کنه میکند
 چقدر خوب و لاک و مهر را شیوه فرنگی میزند که بچکس از
 و خط فرنگی که بشیهای لشگری نیز نند تمیند بنده یقین است
 که اگر فلان در فروش مشورتش ناسد خیانت های بزرگ برای
 این بچاره ثابت کرده بملغی میدهد دستش را میزند شمارا
 بخدا تقویم را چه باید کیفر چاپ کند که اگر شبانه زود
 بیست پنج ساعت بنویسد کسی نمیتواند حالتی یکی ار و ساکنند
 چه باید طبع روزنامه جات انحصار بکنند و داشته باشد تا چه

دشمنخواه عمل نویسد تا نفس کیشی حسلج بلد خواهی شد و بیخ
 از این استعداد پاک در ایران ضیاع میشود جای گریه است اما
 خنده فرصت نیست و صد هزار افسوس از این کوه سالهای مسافرت
 که خود را بفضل و سواد و تصنیف و تالیف مشهور کرده اند و بقدر
 الاغ ادراک ندارند بخدا جای خنده است ولی گریه مجال
 نیست منصب فروش شغل قدیم دولت ایران بود حال علم
 فروشی آن ضمیمه شده است شمار آنچه کسی دیده است در پیش
 دولت در هیچ تاریخ و زیر علوم میسواد کسی دیده است
 وزیر انطباعات میسواد نامه دانشوران را داده نفس دیگر
 جان میکنند می نویسند فلان سلطه که دلیل بر بزرگی قطر
 اشکمش را قرار داده است مصنف واقع میشود بیچاره میرزا
 فروغی احمد جان بکند دیگری صاحب کتاب مرآت البلد

بشود

بشود بگوئی سواد نداری حکم حسلج بلد حاضر است دلیل
 علم و فضل میخواهی **اولاً** اینکه در آینه روزنامه ما مروج و
 ص می نویسند **ثانیاً** آنکه مترجم حضور بماییم **ثالثاً** این
 کتابها را با اسم من نوشته اند **رابعاً** اینکه این کتابها را
 بجای دور فرستاده ام فضلا اینها را بمن نوشته اند **خامساً**
 صاحب نشان معلمی هستم از کی از فلان خرینک دنیائی
سادساً اینکه طراز خواب بر من خرم و بزور آب سرد و نخود و لیل
 خودی بدر خانه نشان داده بر میگردم به
 و تشریفات خارج پر واضح است که میخواهند بدون گفت
 و شنیدن رعایای ایران یک مرتبه تبعه خارجه بشوند بروزنامه
 نگاران دولتی که اراده تصاحب ایران دارند خبر میدهند
 و استماله می کنند تا از این دولت خوشدل شده تجدید

عزای نویسنده مستتر شود کم کم قلوب را جذب کنند اما دولت
 غافل از این پوستیک روزی کیوجب بندی شود که به بین
 افلاطون کیر عیت من است که از اقصی بلاد اورا تمجید میکنند
 بلی امروز هر که سر از خواب بلکه پیشانی از خاک بر میدارند افلاطون
 زمان است و جالیوس دوران اقلیدس نوکر او است
 بقراط چاکر او آن پسر جهل سبیل متعفن
 و پیر این فرنگی دشال لام الف لا و تعلیمی و سر پر لاف و کفش
 پاشنه خواب مید در پشت تحریر اقلیدس خود را افلاطون
 زمان می نویسنده سهل است که چاپ هم میکنند و با قیدی
 عدی فی الکرم و من یشابه ابره فما ظلم علم رفت فضل
 رفت بود رفت روز بازار کوشش
 و ساده رودنی و وجاهت را راه معاش مترازدادن

ندین مانند نملت نه زده است نه تقوی نه مشرک معلوم است
 نه تقی نصرانی بدتر از نبود مسلمان بدتر از نصرانی قابل
 داتم انحر است و اعظ قمار باز امام جمعه بی دین
 شیخ الاسلام دشمن نه نه خدا شناس پیغمبر بی
 انصاف صد زرع طول عامه اش مست شب عرق میخورد
 روز و غلط میکند شب جنده بازی روز امامت شب
 بچه بازی روز بالای نبر میسود شب زیر عنبر در ماه
 صیام مسجد میرود امامت نماز خوانده یک در پای
 طنبو حوس مید اما بر قاص حج میرود یک در پای
 بروضه میرود یک محض خنده روضه میخواند محض
 اسم روضه بر پامیکند از برای تفریح صدقه میدند برای
 اشتها اگر یکی پیدا شود که دست از جان بشوید و اینها

بگوید که اثری بکند معسر میشود که امتحان بکنند همان جزایک
 شکایت مسرا خود آنها است اجزای مجلس امتحان میشوند
 آنوقت قند از مسراست که راه خانه های آنها را گزینند
 هزار مفسده دیگر بر علاوه میشود ده بیت افغان دیگر رشوه
 و عشو پیدا میشود بنام کله رشوه پد رسخته را ای دای
 بدند ترشد ای بچاره ایران ای بچاره ایران ای
 بچاره ایران بازای بچاره ایران تا این طبع بی پیر
 در کار است و صرف کوهرناشناس روی کار و این
 رذساد کار همین طور است خرتو خراست و علم در به
 آن درویش بدذکری پیدا نموده است در کوچهای طهر آن
 میگردد و بیانک بلند میگوید حرف حق زن سرت میزند
 آدمی تعجب میکند که با وجود حضرت علی بان همه فضائل چه

مردم

مردم مثل معاویه پرفور کذاب را قبول میکنند بیایند
 به بید چه طور معاویه تحت الظلمه خود قرار داد
 و چگونه این علمای اسلام حیلہ های عسرو عاص را در
 تحت اینک خود پنهان کرده اند **شیخ** جناب آقا شیخ چه
 میفرماید بانی هستی شما با من صحبت علمی میکردید که گفتید
 این صحبتها که شما میفرماید امروز هزار درجه بالا رسیده است
 با است کی کوشش میدید بروم سر صحبت خود مان کی از
 علوم من علم اینالی است یعنی علم حقوق **شیخ** سپره
 چه میگوئی هر ساعت یک جفتک پیدا میکنی کی از علما
 من علم کی علم مان خوردن کی از علما
 من علم یعنی علم راه رفتن ای اسم
 پیدا کن و هر چه میخواهی بگو علم دوست نگاه داشتن

علم خانه داری - علم خوابیدن - علم پول گرفتن - علم
 رسیدن - علم خواندن - علم رخت پوشیدن - علم
 رخت شستن - علم زیر جامه پوشیدن - علم زیر جامه کشیدن
 علم عشو آدن - علم عنبره - علم دل مردم بردن
 علم خوردن - علم ریختن - علم شامشیدن - علم دیدن
 علم دیدن - علم نشستن - علم برخاستن - علم
 گردش کردن - علم جماع کردن - علم لواط دادن
 علم شراب خوردن - علم جاروب کردن - علم خیاطی
 کردن - علم برف یابن کردن - علم نوکرداشتن
 علم خیزیدن - علم فروختن - علم حمام رفتن - علم
 سوار شدن - علم پیاده شدن - علم جنبک گفتن
 علم قمار کردن - علم قلم تراشیدن - میجوی یک

کرد

کرد و از این علمها برایت بشمارم همه را دارم سهل است
 مقصود هم میسرانم باشم در هر یک کتابی بسوختن بویسم در ابواب
 و فضول و منوع و اصول و تفریح که در ده سال در پس
 بخوانی همه را می گویم نمی فهمی حسیه همه را می فهمی انصاف بجای
 که همه هم مختصر است و هم مفید این با علمهاست که هر که
 در سه تولد شده باشد بی اختیار همه را یاد بگیرد با علمها
 که فکر در آن بکار برود و ذهن در آن رفت پیدا کند و لذت آن
 بیشتر باشد و کمال نفس آن حاصل گردد و عمر دائمی در آن داشته
 باشد خواند و جت **شوخ** آن کدام است **شیخ** علم
 خدا شناسی علم مبدء علم تکالیف است بعد از اینها
 علم طبیعی و ریاضی هم خوب است ولی باید قبل از همه علم **الفکر**
 که منطبق باشد خواند که صحت و تقویا است و ترتیب نتایج

فهمید که مذاهب باطله بسیار روی کار آمده است امیر
 آدم پیدا شده است در عقاید را عقل میزنند حقایق
 می بینی مردمی هستم که خود را با تربیت میدانند در معنی یکی
 گویند پیش نیستند هر چه دهری بگوید قبول میکنند هر چه بی
 بگوید قبول میکنند هر چه شیخی بگوید قبول میکنند هر چه هم
 مشکلی از شرعه و مردمان جامع العقول و المنقول کراشته
 امثالهم میگویند قبول میکنند از همه بدترین اوقات
 حرفهای یاوه کوی جمل مندر پر افاده بدتر از فلندران
 بوق بند پیدا شده اند اینها هم هر چه میگویند قبول
 میکنند این قولها برای این است که محکم در دست نیست
 اما شما الحمد لله حرف احدی را جز میسور و سکی که سبه
 حرف آخر امش بین حقیقت اوست نمی شنوید غافل

که جز

که جز علم زبان علم دیگری ندارد و با وجود علم زبان شخص عایت
 هیچ حقی ندارد و تعلق به هیچ علمی دم نبرد اگر چه علم حساب
 یا هندسه یا طبیعی باشد که بالنسبه است تراست تا چه رسد
 بالیهات بیان حقایق و عقاید تکالیف **شوخ** آن علمها
 هم که شما اسم بردید فائده در دنیا و مملکت داری ندارد
شیخ عجب سهو بزرگی و امن گیر شما شده است من یک
 مثل بیان میکنم از همان خودت بفهم **شوخ** بفرماید **شیخ**
 برای تعیین هر چه چند نفر نمند پس مترجم صاحب منصب
 میفرستم بهر یک نهایت سالی سیصد تومان بدهم آن
 هم تا حواله و برات وصول شود شش ماه از سال دوم گذشته
 است و از این سیصد اول شاه تومانی دو هزارش
 میدزد و بعد صد عظیم و بعد وزیر جنگ بعد

مستوفی بعد تحویل دار در آخر قتی حساب میکنند
معلوم میشود که از یک تومان بعد از این همه دو نذکی هزار
باور سیده است توقع هم داریم با کمال شان شوکت
حرکت کند و چادر و لوازم و خدمه هم مثل فلان امیر ^{طور}
باشد و منزش مضیف رؤسای طرفین باشد و بعد
از برگشتن هم ده پانزده سال بهمان شان از کیه بخور جز
جلال دولت باشد اما همنه پس در مقابل بر اهناسیصد
هزار شصدهزار تومان یک دفعه برایش میرسد که از شنیدن
آن ارکان تجارت بایتر نزل میشود و هر گاه از جمله ^ج
این پولهایکی استماله مامور ما باشد باین معنی که بجاه ^ج
تومان نقد باو بدهند که مگذار دیک نقطه آن طرف تر سر حد
تعیین شود یقین حاصل است که در هم چو ^{نه لفظ}

وطن

وطن و خطاستقیم و تسکیر از تودل کمال اقبال و پاردن و
پولتیک و سولیزه و زلف و پس کردن شمشید
و کلاه کیو حی روی ابرو و سب کردن و پیر این اشد انچما
آینه کرده بکار میخورد و نه لفظ تربیت شده دوست
سینه چند من طلای مسکوک نروده و خواهد گفت باشد
زبان مختصری این یک نقطه مسامحه ده فرسخ پائین تریک
شهر را تصرف طرف مقابل میدهد بی زحمت تسکیر
نقار که بخلاف عهد نامه رفتار شده باشد آنوقت که دوست
خبردار شد مجلس عقول اولیه یعنی وزیر اعظام و دشمنان
خانگی رجوع میشود بن میشود کتا بهای جنبه افیاز ازم
بریزند مامور دیگر نبرستند از این مامور هم یک نقطه دیگر
هزار تومان خریداری مینمایند بر میگردد سر حد

و جدید و ایران قدیم و حادثی از معانی می آورد اصطلاحی
 از جنس فیاض علاقه می شود و بس تا برسد دردی این آقا است
 شود باز یا اندیک نامورد یک یک برده هر که رسد از
 دل یشم همچنین کم دولت مدوق بود تحلیل می رود و دل
 بجواز مثل مرض خور پیش می آید **شوخی** و اتفاقاً بفرموده
 از خواب بیدار شدیم بفرمائید پند تکلیف چیست **شیخ**
 این قلیل در دنیا و دنیا خوار تنها و ضوق و مجور که در
 حقیقت اگر ذنوب است از ضعف اعتقاد و عدم استقامتی
 باصول مذهب سستی در امر دین ناشی شده است و بجز
 این تحقیق علم و شیوع میمون باز نهاد ترک الهیات از
 میان رفتن علم خدا پرستی و تسلط شیاطین بر ملکه
 و عدم اعتقادیه حشر و نشر معاد است **شوخی** پس چطور

فرنگها

فرنگها که دین نازکارشان بد نیست **شیخ** دین ندارد یعنی چه
 دین تر اندازند یا هیچ ندارند در هر صورت شعور و پول دارند
 بجز اقسام از اشخاصی که بوزن سنگان معلم را مقتدا می خود
 قرار داده اند چنانچه با افکارهای شوم که از خود فرنگی
 هرگز نشینده می شود **شوخی** جناب شیخ شما که فرنگی ندیده
 گاهی بوزن سنگان معلم یعنی تعلیم داده شده می خوانید و گاهی
 آدم کالی یعنی ناپس و گاهی رزق العیون می خردید
 ما هر فرنگی که دیده ایم همین که اعتقادش میسریم و جویای
 برهان می شویم می بینیم اقرار به هیچ چیز ندارند **شیخ** چون
 همچو حالی شما کرده اند که هر چه اینها میگویند همان است
 لهذا این طور بر همه چیز می رسد **شوخی** ما می بینیم فرنگها
 روی هوا و زیر آب می روند گو میزند کشتی بخار و تلکراف

می سازند بال بجز نصب کرده می پرند در شب خطی تعبیه
 کرده میخواهند تقا خوب می کنند دولت هم بسیار
 صنایع آنها را تجدید می کنند این است که ما هم بی احتیاج
 می شویم هر چه از ایشان می شنوم ناچار میگوئیم همین است
 که می فرمود **شیخ** اینها که شمرده همه دلیل است که بنیاد
 در عقاید کامل باشند زیرا که همه را در پی این حجتان بوده
 بطوریکه مسیح با خرت پذیرد اخته اند و علم خدا شناسی و
 نفس شناسی و عقل شناسی و مبدء و معاد شناسی
 غیر از کرمیت سازی و بلند کردن فانوس است به بجا اکل
 مافی نقاش که استاد مسلم همه است دین نداشت بلکه یکی
 از رؤسا کفار و بدعت گذاران بود آیا دولت از صنایع
 آنها بدش نمی آید چه دخلی بعباید دارد از اینها گذشته

اشخاصیکه

اشخاصیکه شما بوزینها دوچار آنها شده اید عوام الناس پس
 آنها هستند یعنی با چیکه دوزیا کالسه ساز است یا عکاس
 اینجا مثلی خواطر هم آمد **شوخ** آن مثل را بفرماید مستفیض
 بشوم **شیخ** مسلمانی در روز ماه رمضان نشسته بود
 بر یانی میخورد و شخص یهودی پیدا شد که رسنه بود با او سر
 شد مسلمان خواست عذرش را بخواهد گفت مگر نه این
 دینچه مسلمان است چرا میخوری گفت غصه مخور من در یهودیها
 مثل تو هستم در مسلمانها حال هر گاه کمی وارد این شهر
 بشود اول کمی را که می بیند راه دار است بعد دروازه
 و کاشته مکرک و سرباز و فرانس و پلیس از اینها هر گاه
 از عقاید اسلام به پرسد چه خواهد شنود از اینها قدری
 بالاتریم ویم از آقایان اینها مثل ارفلان الملک به پرسد

حشر و شری است یانه اگر حق است چه دلیل داری بین
 جنکیات از او خواهد شنید اگر مسائل آدمی باشد کم
 تجربه و عبارت تا جنبه خبر باشد یقین میکند که دین سپلام
 اینها بود که از این بیدینها شنید **شیخ** این چه دخلی
 به مسئله نداشت **شیخ** میگویم تو که پاز در و ازه این
 شریرون نگذاشته این بوزینها که می نی از کسبه یا از در
 یا کوش بر با و بی دینها فرنگیها استند اینها هر چه متعلق به
 خود که علم زبان و هند سپس و عکاسی از آن جمله است اگر
 گفته ضرری ندارد که شخص بشود آنهم باین شرط که در فن خود
 حرف بزند مثلاً اگر هندس در باب عکاس چه بگوید
 نامعقول است و هیچ حق ندارد مگر اینکه عکاس هم باشد
شیخ پس اگر بنخوا هم بدانیم فرنگیها چه مذهبی دارند چکنیم

شیخ

شیخ اولاً تو مذهب خود را از روی علم کلام اگر درست
 فهمید و با دلیل و برهان محکم کرد آنوقت بنخواستی پسری
 هم در مذهب آنها کرده باشی اگر چه ترضیع وقت است ولی
 شاید ضرری نداشته باشد در این صورت کتابها در
 مذهب نوشته اند بدست بیاب و بخوان **شیخ** و افعال **تفصیل**
 مذهبها هم کتاب نوشته اند **شیخ** هر چه میگویم واقع است
 و جی ندارد و غیر واقع بگویم ملل و نخل شهرستانی کتاب مشهور
 دبستان المذاهب که اصلش گویا از کبری است آنهم
 کتابی است مشهور اینها را چاپ کرده اند عقاید اشیعه
 هم مشهور است **شیخ** یعنی فرنگیها هم عقاید دارند **شیخ**
 عجب صحبتی است که میداری مگر فرنگی از امت حضرت
 عیسی نیست آنها هم متدین دارند مقدس دارند منتهی چون

دولت آنها آزادی است بی ندهبها خود را با آنها می بند
 و بهر حامی که شبهه پیدا میکند بی پروا میگویند همین
 امروز کتابی دیدم موسوم بکشف الآثار اصل آنرا دکتر کپ
 حکیم الهی از کیشان نگلیس نوشته هر یک نام نیکی دینا بی
 فارسی کرده و در دار السلطنه از نوزغ پشه نیز آرزو شد
 چهل و شش سیحی طبع نموده اند و در تکمیل اقول و صحت
 معجزات نبی اسرائیل در حین مطالعه آن گفتم کاشکی این
 کورهای نوآمده دین میداشتند کم کم غیرت دین
 پرست را داشت رساله در حقیقت کار و تشریح حالت
 بو الهوسان نوشته ام آنرا آینه حق نماهند دم زقیی گوید
 صحبت شیخ که باین جا رسید جوانی که در حاشیه مجلس
 نشسته انوار سعادت از جبین او لایح بود و آثار نجابت از

از اطوار

از اطوار او واضح در حین شنیدن این کلمات علامت
 از رنگ او پیدا میشد که فیه بی اختیار شد اشک چشمش
 خوشیدن گرفت دست کرد و دستمال کردنش را گنداند
 و در فوراً مقراض خواست زلفی که از هر مویش هزار تار آویخته
 بود چید لعنت بکار و راه و طریقت رفتار کرد با کمال اظهار تمنا
 قسم های مغلط خود که رقم دست از این آئین پرستیه با شیوم
 کار دیگر پیدا کنم و هیچکار به ابر تحمیل علم نیست بر پدر هر چه
 بند باز و حیل کرد زن روشش و کوشش بر است لعنت
 شوخی که رئیس آنها بود بر کشت با کمال تشدد که دستمال
 کردن مجسم به نشان دولت چرابی احترامی کردی
 شیخ تشانکه شکل صلیب است در پیش مسلمان چه
 احترامی دارد **شوخ** صلیب کدام است **شیخ** شکل او

حضرت روح الله و نکتة اختيار چلیار ایسان حسنه مؤ
 شوخ پس اینکه من هم دارم صلیب اسب شیخ فرمود
 بلعی و عجب این است که ملقت نیستید می بیند ظاهراً و
 باطناً بوزینه تشریف دارید همان دستمال کردن که شما
 دارید شکل صلیب است محض تقلید بخیال خوشگلی بعضی
 کارها میکنند و خبرند دارید چه میکنند شوخ چه طور تقلید
 شیخ آخر چکه در فرنگستان بجهت سرما است میدانید
 که هوای آن صفحات در نهایت برودت است از جهت
 ضرورت پامیکنند شما در ایران با آنکه هوای خیلی خوش
 و گرم است می پوشید و تنگ میخرید که در وقت راه

میسازند شما با وجود
 اینکه شما نوزی
 تکلیف شرعی امید
 که چند باز دست را بالا
 کرده بشویند لیکن
 رفتن حق کند پای خود را دائم نگاه میدارید
 استین سرداری را با فضای اقلیم خود بدون دست
 می دوزید

می دوزید وقت وضو میمانید معطل آنوقت بنامی که خندک
 گفتن کلاه نازک ماهوتی را از اندک عرق یا ترشح آب وضو بپوشید
 انداخت دور ملتف نیستید و دستچی حسیده یاد لبها پس
 اهل کار را برای تسهیل امر کوتاه کرده اند شما با حتی در زرا
 همین نحو لبها پس میوشند آنها می کنند قلم آهنی برای
 خط آنها است شما با آنها خط می نویسید خط خودتان هم
 از دست میرود میل بمالکات بجزه یا کیف اگر دارند
 برای یافت نشدن بهتر است نزد آنها شما در ایران
 پر نعمت کده کاهو و روغن کرچک و خرچک
 میخورید بعشق اسم فرنگی که مثلاً این سوپ است یا
 فلان نهر ما راست و چون در عبادت خود نامور بدوزا
 نشستن نیستند شلوارها را برای اینکه برودت اذیت نکند

تکن کرده اند شما از آنها تنگ ترمی پوشید برای حالت
 تشدد در نماز می نشیند این است می ترکد و به هنگام
 سجده از عجب مثل خایهای حشر اسلام امور مضحکه
 واقع می سازید زنها ایران بجهت متابعت شما ماست
 از عفت شسته اند نزدیک است از کوتاهی لباس روی
 خود را نشان بدهند آخر هر مملکتی اقتصادی دارد و تبعه
 دولت یک لباس دارند علاوه بر چپ شینده نشد یک
 فرنگی لباس ایران طبع شود اگر تقلید است دنیا فرنگی
 مانی است چرا در این صفت نمی گنید علاوه در خود سجده
 هم چند نوع لباس مختلف است می تواند شخص مقلد اختیار
 کند و صفتی را که سهل تر باشد از همه جهت از سایر صفها
 رفیق گوید جناب شیخ چندان از این مقوله شمرده که شوخ

دیگر

دیگری بحقیقت برده و پس از اخبار مذامت دست بدان
 توبه زد آن شوخ که بزرگ است آنها بود بنا کرد بی اختیار
 پر خاشی کردن که این چه شیوه صحبت است باذن کی اینطور
 حرف میزنید کی شمارا این شدت اعطا و مرشد و نطقاً
 و عباد الا سلام قرار داده است بشما چه رسیده است
 که این مقاله را بیان کنید چشم و گوش مردم را باز کنید
 من چندین سیگار مخصوص داده ام با نخب تازه کجشان
 کرده بودم این دو فخر بود که وقتی باشا کرده اند در سر
 مبارکه بیرون می آمدند خیابان را پر از طلا و پوست
 میگردید هزار رحمت کشیدم تا رضی شدند فردا شب
 به برم برای یکی از بزرگان همین قدر بدان جناب شیخ پنجاه
 تومان بمن ضرر زدی از جا برخواست و گفت من نفهمم که کسیا

و مرتب مدرسه را خبردار کنم یقین بدان از شدت فراق
اینها ترا با خاک یکسان خواهند نمود همین که صحبت
باین جای کشید یکدفعه دست رفیق خود بسینه ام از
خواب جستم دیدم که آفتاب بلند شده است کبابی صحیح
از مرالی که میر شکار فرستاده بود حاضر کرده بودند آقا
بخوردن بعد لباس رسمی پوشیدم در شکره

نشسته راندم بدرخانه اندکی

پیش تو کفتم تمت

با تمام رسید ترجمه مجلس شیخ و شوخ که بهاسکر اچارچ
دکنی در سیاحت دار الخلافه نوشته است کتابها اینکه که
سیاح مذکور نوشته است از این قرار است اول شیخ
و شوخ دوم مجلس فائده العلم **سیم** در تعبیر خواب

که امروز

که امروزه در ایران می بینید **چهارم** در مذمت شعبده و چشم
بندی که در لربای عوام است **پنجم** کتابچه که در حقیقت عمد
نامه سبکتگین که نوشته شده است **ششم** در شیوع عطا
ضالده بایه و حقیقت مذہب غالب ارکان دولت **هفتم**
کتابچه دیگر در علومیکه اسم آنها مانده وجود محف از میان
رفته **هشتم**

نهم کتابچه در بی اعتباری کسب و دلال بازی و بختها
دهم کتابچه دیگر در تفسیر انجیل پس الذی یوسوس فی

صدور الناس بیان حالت معلمین

و فلان آنها که در دولت مشغول اند و بیایا
اینکه شیطان پس انسان آمدند **یازدهم** کتابچه در
و هرزه که با و بختها که در این چند سال پیدا

شده است **دوازدهم** دیگری در خیالات
نموده ابله من غضب انجبار تمام شد در ساعت چهل و نهم
در روزه شنبه سی و هفتم از ماه ذی قعدة
در سال مبلغی از تاریخ گذشته



